

نقد کتاب «ابتدال مرجعیت شیعه» محسن کدیور

مجید بابایی

پایگاه تحلیلی تبیینی برهان

تابستان و پائیز ۱۳۹۳

۱۱ قسمت

نقد کتاب «ابتدال مرجعیت شیعه» محسن کدیور (۱)

آیا برای اجتهاد و مرجعیت دوره‌ی زمانی مشخص لازم است؟

گروه سیاسی برهان؛ محسن کدیور از چند سال پیش، در قالب مقالاتی که در رسانه‌های معارض جمهوری اسلامی منتشر می‌شد، تلاش می‌کرد با ذکر دلایل و شواهدی اثبات کند که مقام معظم رهبری از شرایط لازم برای احراز مقام مرجعیت برخوردار نیستند. وی اخیراً این مقالات را در قالب یک کتاب الکترونیکی در سایت «جرس» و برخی دیگر از رسانه‌های مخالف نظام اسلامی منتشر نموده است. گروه سیاسی برهان در نظر دارد در سلسله مقالاتی به قلم حجت‌الاسلام مجید بابایی، به نقد استنادات و استدلال‌های این کتاب بپردازد.

حجت‌الاسلام بابایی از محققان و پژوهشگران توانمند حوزوی است. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه‌ی علمیه شده و با اتمام «کفایتین» در سال ۱۳۷۴ در شهرستان قم، از درس خارج فقه حضرت آیت‌الله شیخ جواد تبریزی و مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی اصول، حضرت آیت‌الله وحید و حضرت آیت‌الله شیخ صادق لاریجانی رئیس قوه‌ی قضائیه سال‌های متمادی بهره برده است. در کنار دروس حوزوی، رشته‌ی فلسفه را تا مقطع کارشناسی ارشد ادامه داده است. حجت‌الاسلام بابایی به مدت چهار سال عضو هیئت علمی پژوهشگاه نظام سیاسی اسلام وابسته به مجلس خبرگان بوده و در این مدت چندین مقاله و کتاب به رشته‌ی تحریر درآورده است و هم‌اکنون اشتغال به تدریس در حوزه و دانشگاه دارد. اولین بخش از نقد ایشان به کتاب محسن کدیور را می‌خوانیم.

حجت‌الاسلام مجید بابایی؛ چندی پیش از سوی محسن کدیور کتابی در قالب الکترونیکی در سایت‌ها منتشر شده است که مطالب آن در جهت زیر سؤال بردن مرجعیت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی است. ایشان خواسته با ذکر شواهدی چند این موضوع را به اثبات برساند که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای صلاحیتی برای این منصب نداشته و ندارد. اگرچه ایشان ادعا کرده است که سعی کرده در این تحقیق منصفانه قضاوت کند و به دنبال حقیقت است، نه به کرسی نشانندن فرضیه‌ی خود، اما

متأسفانه به این ادعای خود عمل نکرده و از حد اعتدال در قضاوت خارج شده است. بنده نمی خواهم در ابتدای بحث، قضاوتی در این باره داشته باشم و قضاوت درست و نهایی را به عهده‌ی خود خوانندگان واگذار می کنم و از خداوند تبارک و تعالی عاجزانه درخواست می کنم که در این نوشته به من کمک کند که جز حق و حقیقت بر قلم و نوشته هایم جاری نشود. انه ولیّ التوفیق.

این کتاب در چهار بخش و یک مقدمه تنظیم شده است. با توجه به تصریح خود ایشان، که مقدمه چکیده‌ی آن چهار بخش است، نیازی به ابطال و رد ادعا های ایشان که در بخش مقدمه آمده نیست، زیرا عین همین مطالب در بخش های چهارگانه‌ی کتاب آمده است و ابطال و رد آن‌ها موجب ابطال مطالب مقدمه می شود.

اما در بخش های دیگر کتاب، ادعا با استدلال همراه است که رد ادله، خود سبب به اثبات نرسیدن ادعاست و تمام غرض این نوشتار رسیدن و توجه دادن خوانندگان به این نکته است که همه‌ی مطالب این کتاب، که معطوف به اثبات ادعای غیرصالح بودن مرجعیت حضرت آیت‌الله خامنه ای است، صرفاً جز ادعا چیز دیگری نیست، زیرا ایشان استدلالی که قابل اعتنا باشد بر مدعای خود ندارد. بدیهی است که صرف ادعا هیچ مطلبی را اثبات نمی کند.

همان‌طوری که اشاره شد، ایشان مطالب کتاب را در چهار فصل به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند و مباحث هر فصل را در ضمن ابواب و برای مطالب هر باب، مراحلی قرار دادند. در باب اول از فصل اول، چهار نکته گفته اند و از این چهار نکته استنباط کرده اند که دلیلی و شاهی بر اجتهاد ایشان تا سال ۱۳۴۷ وجود ندارد.

از خود حضرت آیت‌الله خامنه ای نقل شده است که ایشان هم‌زمان، هم درس آقای بروجردی می‌رفتند، هم درس مرحوم امام و هم درس مرحوم حائری یزدی. پس می توان نتیجه گرفت ایشان پنج سال در درس امام و پنج سال در درس آقای حائری و دو سال و اندی در درس آیت‌الله بروجردی شرکت کرده‌اند. نکته‌ی اول: از سال ۱۳۳۴ تا سال ۱۳۴۷ که یک دوره‌ی سیزده‌ساله است، ایشان فقط هفت سال مشغول تحصیل در سطوح عالی‌هی حوزه، یعنی درس خارج بودند و شش سال دیگر آن را به غیر فعالیت‌های درسی می‌پرداختند یا فعالیت درسی مهم‌ترین فعالیت ایشان نبوده است.

نکته‌ی دوم: از سال ۱۳۴۲ مشغول فعالیت های سیاسی و دیگر فعالیت ها مانند خطابه و منبر بودند و اگر هم فعالیت علمی داشتند، چیزی جز ترجمه‌ی کتاب تاریخی نبوده که ربطی به فعالیت های علمی حوزوی ندارد.

نکته‌ی سوم: تقریر درس های خارج که شرکت کرده چاپ نشده است. کسانی که با او بحث کرده اند

شاگردان قوی در فقه و اصول نبوده اند و خود ایشان هم فقط به کار فقهی و اصولی که در تحقق اجتهاد دخالت دارد مشغول نبوده و کار های متفرقه داشته است.

نکته‌ی چهارم: از اجازه‌نامه ای که از مرحوم امام گرفته است احراز نمی شود که ایشان مجتهد بوده است.

با توجه به این نکات چهار گانه، باید به قضاوت بنشینیم که آیا می توان ادعای آقای کدیور را اثبات کرد یا نه؟ به نظر می رسد که هیچ‌یک از نکات چهارگانه‌ی فوق نمی تواند مدعی نویسنده را اثبات کند. اما نکته‌ی اول اگر درست باشد، فقط دلالت دارد که ایشان در مدت هفت سال فقط مشغول خواندن درس فقه و اصول بوده اند و شش سال دیگر را نبوده اند. اما در رابطه با اینکه آیا ایشان می توانسته در این مدت به درجه‌ی اجتهاد برسد یا نه، نکته ای که دال بر نفی و اثبات باشد وجود ندارد؛ یعنی جمله‌ی فوق نه دلالت بر اجتهاد ایشان دارد، نه شاهی بر عدم اجتهاد ایشان است. اما برای اینکه بتواند مدعی ایشان ثابت شود، باید یک نکته به آن اضافه کرد که یک طلبه نمی تواند با خواندن هفت سال درس خارج فقه و اصول مجتهد شود.

پس در واقع ایشان می خواهند چنین بگویند که چون ایشان از سال ۱۳۳۴ تا سال ۱۳۴۷ فقط هفت سال مشغول خواندن فقه و اصول بودند و در این مدت طلبه ای نمی تواند مجتهد شود، پس شاهی بر اجتهاد ایشان در این مدت نیست.

اما مطلب فوق درست نیست، زیرا اولاً مدتی که ایشان در درس خارج شرکت کرده اند بیش از هفت سال بوده است، زیرا نقلی که خود ایشان قبول دارند دلالت داشت که ایشان ابتدا دو سال و نیم در مشهد مشغول به درس خارج بودند و از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۳ نیز در قم مشغول به درس بودند که مجموع این سال ها (با کسر یک سال که مشغول مبارزه بودند، اگرچه مشغولیت ۲۴ ساعته نبوده که کل وقت ایشان را بگیرد) می شود هفت سال و نیم. از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ ایشان دوباره مشغول درس بودند و جمله‌ای که از خود ایشان نقل شده این است که به‌طور رسمی در این سال‌ها تحصیلات را ادامه دادم و معنای به‌طور رسمی یعنی اینکه ایامی که جزء ایام درسی بوده است، ایشان مشغول درس بودند؛ یعنی فعالیت های غیردرسی در ایام درسی نداشتند و حداقل ایشان در این ایام سه سال مشغولیت درسی داشتند که مجموع آن‌ها ده سال و نیم خواهد بود.

علاوه بر آن ظاهر نقلی که از خود حضرت آیت‌الله خامنه ای نقل شده است، ایشان هم‌زمان هم درس آقای بروجردی می‌رفتند، هم درس مرحوم امام و هم درس مرحوم حائری یزدی. پس می توان نتیجه گرفت ایشان پنج سال در درس امام و پنج سال در درس آقای حائری و دو سال و اندی در درس آیت‌الله

بروجردی شرکت کرده‌اند. و با توجه به هوش و ذکاوتی که از ایشان نقل شده است که دروس سطح را در سن شانزده‌سالگی به پایان برده اند (که این طول دوران حوزه برای کمتر کسی اتفاق افتاده است)، به راحتی می‌توان در مدت ده سال و نیم و به یک معنا، پانزده سال، به درجه‌ی اجتهاد رسید.

فقهایی داریم که در کمتر از هفت سال به درجه‌ی اجتهاد رسیده‌اند. مرحوم محقق علی دوانی در کتاب «مفاخر اسلام» در باره‌ی مرحوم علامه حلی چنین می‌نویسد: هنوز سنین عمرش به حد بلوغ نرسیده که از تحصیل علوم یادشده فراغت یافت و به مقام عالی اجتهاد رسیده است!

ثانیاً اگر قبول کنیم که مدت تحصیلات ایشان هفت سال بوده است، باز هم نمی‌توان نتیجه گرفت که ایشان نتوانسته در این مدت به اجتهاد برسد، زیرا علمای زیادی داریم که در کمتر از این مدت به درجه‌ی اجتهاد رسیده‌اند؛ مانند مرحوم امام خمینی، حضرت آیت‌الله مکارم و آیت‌الله صائمی، مرحوم علامه طباطبایی و فقهای دیگر که نام آن‌ها در کتاب‌های تاریخ علما ثبت شده است که خود نویسنده بهتر از همه به این امر واقف‌اند.

فقهایی داریم که در کمتر از این مدت به درجه‌ی اجتهاد رسیده‌اند. مرحوم محقق علی دوانی در کتاب «مفاخر اسلام» در باره‌ی مرحوم علامه حلی چنین می‌نویسد: هنوز سنین عمرش به حد بلوغ نرسیده که از تحصیل علوم یادشده فراغت یافت و به مقام عالی اجتهاد رسیده و... و یا در مورد پسر علامه حلی، فخرالدین آورده است: وی در خدمت پدر بزرگوارش تربیت یافته و در سن ده‌سالگی نور اجتهاد از ناحیه‌ی او تافته؛ چنان‌که خود او در شرح خطبه‌ی کتاب القواعد به آن اشاره کرده است. علمای زیادی مانند فاضل هندی در آغاز کتاب «کشف اللثام»، نورالله شوشتری در «مجالس المؤمنین»، شیخ عباس قمی و صاحب «روضات الجنات» این مطلب را ذکر کرده‌اند. اگرچه بعضی‌ها قائل‌اند ایشان در سن هفده‌سالگی کتاب پدر خود را شرح کرده است، اما قطعاً قبل از این سن به درجه‌ی اجتهاد نائل گشته بود.

(کتاب مفاخر اسلام، جلد چهارم، ص ۳۰۳ تا ۳۰۶)

وقتی یک انسانی در سنین پایین به درجه‌ی اجتهاد می‌رسد، چطور یک انسانی که از لحاظ زمان بیشتر از آن‌ها درس خوانده و از لحاظ مطلب عمیق‌تر از آن‌ها تحصیل کرده است، به چنین درجه‌ی نرسیده باشد؟ البته نمی‌خواهیم بگوییم که آقای خامنه‌ای از نیوغ بالایی برخوردار است که البته هست، اما رسیدن به اجتهاد در این مدت درسی که ایشان گذرانیده، در حوزه امری مسبوق به سابقه و متداول است. ثالثاً نهایت چیزی که از بیان کدیور استفاده می‌شود این است که بعید است طلبه‌ای در این مدت درسی به درجه‌ی اجتهاد برسد و پرواضح است که بعید بودن دلیل یک ادعا نیست، زیرا اولاً دلیلی بر این بُعد ارائه نشده است و ثانیاً اگر بدون دلیل بتوان ادعای بُعد را مطرح کرد، از آن طرف می‌توان ادعا کرد

بعید نیست، زیرا حرف بی منطق زدن معونه ای ندارد و به دست هر انسانی برمی آید. در حالی که مصادیق زیادی وجود دارد که فقیهی در این مدت زمانی کم و حتی کمتر از این زمان، به درجه‌ی اجتهاد رسیده است.

اما نکته‌ی دوم نیز نمی‌تواند ادعای آقای کدیور را اثبات کند، زیرا معنای کلام ایشان این است که طلبه تنها در صورتی می‌تواند در مدت خاصی مثلاً ده سال به درجه‌ی اجتهاد برسد که فقط کارش خواندن فقه و اصول باشد و کارهای دیگر از قبیل تبلیغ و نوشتن کتاب را رها کند و این مطلب اشکالات عدیده‌ای به دنبال دارد که عبارت‌اند از:

۱. طبق بیان وی، قرار بود این فعالیت‌ها را جزء سال‌هایی قرار دهیم که ایشان محض در درس نبودند. در نتیجه، آیت‌الله خامنه‌ای در سال‌هایی که محض در درس بودند، فعالیت‌های غیردرسی نداشتند، والا باید فعالیت‌های درسی و غیردرسی را به مدت سیزده سال به حساب آوریم؛ یعنی ایشان در خلال مدت سیزده سال در کنار فعالیت‌های درسی، فعالیت‌های غیردرسی مانند منبر و تبلیغ و فعالیت‌های سیاسی و نوشتن کتب غیرفقهی و اصولی داشته‌اند. که واقعیت زندگی طلبگی هم همین است که طلبه‌های درس‌خوان در ایام غیردرسی، فعالیت‌های غیردرسی دارند که لطمه‌ای به درس خواندن آن‌ها نمی‌زند و آنچه از نقل خود حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به دست می‌آید همین است که فعالیت‌های غیردرسی در ایام غیردرسی بوده است.

معروف و مشهور است مرحوم امام در ظرف مدت پنج سال تحصیلی یا بیشتر از آن به درجه‌ی اجتهاد رسیدند، در حالی که از نظر آقای کدیور، این امر نشدنی است، زیرا در این مدت به سبب کمی وقت، کسی قادر نیست به درجه‌ی اجتهاد برسد.

۲. همان‌طوری که گفته شد و معروف و مشهور است، مرحوم امام در ظرف مدت پنج سال تحصیلی یا بیشتر از آن، به درجه‌ی اجتهاد رسیدند، در حالی که از نظر آقای کدیور، این امر نشدنی است، زیرا در این مدت به سبب کمی وقت، کسی قادر نیست به درجه‌ی اجتهاد برسد و بر فرض امکان، مرحوم امام خمینی در این مدت زمانی فعالیت‌های غیرفقهی و اصولی داشتند، زیرا ایشان به درس فلسفه و عرفان می‌رفته و کتاب‌های عرفانی غامض و سنگینی نوشته‌اند که حتی مجتهدین و مراجع آن زمان که اطلاعی از مفاهیم عرفانی نداشتند، قادر به فهم حتی یک جمله‌ی آن‌ها هم نبودند. نوشتن چنین کتبی نیاز به فهم دقیق عرفان و فهم دقیق عرفان هم نیاز به کار علمی طولانی دارد. در نتیجه، امام هرگز نمی‌توانسته است در آن مدت یا بیشتر از آن به اجتهاد رسیده باشد. و نیز مرحوم علامه طباطبایی در ظرف مدت کمتر از ده سال به درجه‌ی اجتهاد رسیده‌اند، در حالی که در کنار فقه و اصول، در این ده

سال، به فلسفه، عرفان، ریاضیات و علوم دیگر هم مشغول بوده اند؛ به طوری که شهرت اصلی ایشان در فلسفه و عرفان بوده است. در حالی که به زعم آقای کدیور، مرحوم علامه نباید مجتهد باشد.

۳. اگر کتبی را که درباره‌ی فقهای بزرگ اسلام نوشته شده اند ورقی بزنیم، درمی یابیم که اکثر ایشان در موضوعات مختلف متبحر بوده اند؛ به اندازه ای که شهرت بسزایی در آن رشته داشته اند و این طور نبوده که حتماً بعد از اخذ درجه‌ی اجتهاد به آن‌ها پرداخته باشند که به چند نمونه اشاره می‌کنیم: الف) ناصر بن احمد بن عبد الصمد الموسوی البحرانی کان فقیهاً امامياً ادیباً و شاعراً زعیماً دینياً کبیراً. فقیه بحرانی که علاوه بر فقاہت، ادیب و شاعر بوده است و معنای ادیب بودن این نیست که اطلاعاتی از ادبیات زمان خود داشته است، زیرا همه‌ی مجتهدین باید به مقدار کافی اطلاعات از ادبیات داشته باشند، والا تحقق اجتهاد دستخوش اشکال خواهد شد، بلکه معنایش این است که در این فن اهل نظر بوده است که این مسئله نتیجه‌ی کار و زحمت متمادی و سالیان طولانی است که از اول طلبگی هم آغاز می‌شود. با اینکه زعیم (مرجع) بزرگ دینی بوده، فقط در علم اصول از آن بزرگوار یک کتاب به جا مانده است، آن هم در بحث مقدمه‌ی واجب که بخش کوچکی از علم اصول است و کتاب‌های دیگر او درباره‌ی توحید و امامت و جامع‌الشتات و کشکول است

[۱]. زند و همچنین شهرتش در شعر به جهت زیادی انس بوده است که تا آخر عمر ادامه داشته است.

این نکته را به این جهت بیان کردم که نداشتن اثر و کتاب در علم فقه و اصول ضرری به اجتهاد و مرجعیت نمی

ب) ناصر بن هاشم احسائی فقیه امامی و عالم جلیل و شاعر بوده است. این فقیه نیز در شعر تبحر داشته و با اینکه فقیه بوده، فقط در باب صلات جمعه رساله‌ی او نوشته است. [۲]

ج) موسی بن محسن بن علی العصامی النجفی که درباره‌ی او چنین تعبیری آمده است: فقیه امامی، خطیب توانا و مسلط بر تاریخ و ادب و شاعر. ایشان فقط یک رساله‌ی فقهی درباره‌ی حجاب دارد. از این نمونه‌ها فراوان به چشم می‌خورد که مشغولیت‌های غیرفقهی و اصولی مانع رسیدن به اجتهاد در مدت زمان خاص نمی‌شود. [۳]

۴. آنچه از مطالب وی برمی آید این است که بعید است انسان در طی سیزده سال درسی به اجتهاد برسد. اگر در این خلال فعالیت‌های غیراصولی و فقهی داشته باشد. و روشن و بدیهی است که صرف ادعای بُعد داشتن، چیزی را اثبات نمی‌کند. در نتیجه، نکته‌ی دوم هم نتوانست چیزی را اثبات کند. نکته‌ی سوم و چهارم را در قسمت بعدی مقاله بررسی می‌کنیم.

پی نوشت ها

[۱]. کتاب طبقات فقهاء، جلد ۱۴، ص ۸۷۲ و ۸۷۳.

[۲]. کتاب طبقات فقهاء، جلد ۱۴، ص ۸۷۴ و ۸۷۵.

[۳]. کتاب طبقات فقهاء، جلد ۱۴.

کد مطلب: ۷۳۷۲ | تاریخ: ۳/۴/۱۳۹۳

نقد کتاب «ابتدال مرجعیت شیعه» محسن کدیور (۲)؛

مغالطاتی به نام تحقیق!

گروه سیاسی برهان/حجت‌الاسلام مجید بابایی؛ همان‌طور که در بخش قبلی این مطلب بیان شد، آقای کدیور در باب اول از فصل اول کتاب «ابتدال مرجعیت شیعه»، چهار نکته گفته اند و از چهار نکته استنباط کرده اند که دلیلی و شاهدهی بر اجتهاد آیت‌الله خامنه‌ای تا سال ۱۳۴۷ وجود ندارد. دو نکته‌ی اول را در قسمت قبلی نقد کردیم و روشن شد این نکته‌ها وی را به مقصد نمی‌برند. اکنون نکته‌های سوم و چهارم را مورد نقد قرار می‌دهیم.

نکته سوم: در این نکته آمده است اجتهاد آقای خامنه‌ای را نمی‌توان احراز کرد، چون که اولاً تقریرات درس‌های که شرکت کرده منتشر نشده است و ثانیاً هم‌بحثی‌های ایشان سرشناس در اصول و فقه نیستند و ثالثاً ایشان کارش تنها فقه و اصول نبوده است. اما هیچ‌یک از آن‌ها قادر به اثبات هیچ‌چیز نیستند؛ صرفاً ادعایی بیش نیست و چیزی را نمی‌تواند اثبات کند.

برای ذکر اشکالات ابتدا توضیحی درباره‌ی نکته‌ی بالا لازم به ذکر است. یکی از سنت‌های خوب حوزه این است که معمولاً شاگردانی که در درس خارج فقه یا اصول شرکت می‌کنند، گفته‌های استاد را می‌نویسند. به این نوشته‌ها تقریر گفته می‌شود و بعد از نوشتن، بهترین تقریر با اجازه‌ی استاد به‌عنوان تقریرات او به چاپ می‌رسد و در واقع آن کتاب منعکس‌کننده‌ی نظریات استاد در آن مسئله است. حال باید بررسی کرد که وجود چنین چیزی نقشی در اثبات اجتهاد دارد یا نه.

وجود تقریر نشان‌دهنده‌ی این است شخصی در درس استاد خود شرکت کرده است و در صورتی تقریر خوبی خواهد بود که درست کلمات و مقصود استاد را منتقل کرده باشد و غیر از این را اثبات نمی‌کند. لذا وجود تقریر خوب نقشی در اثبات اجتهاد کسی ندارد.

وجود تقریر نشان‌دهنده‌ی این است شخصی در درس استاد خود شرکت کرده است و در صورتی تقریر خوبی خواهد بود که درست کلمات و مقصود استاد را منتقل کرده باشد و غیر از این را اثبات نمی‌کند. لذا وجود تقریر خوب نقشی در اثبات اجتهاد کسی ندارد و از این جهت خنثی است؛ یعنی نه وجودش

نشان‌دهنده‌ی اجتهاد مقرر است، نه نبودش ضروری به اجتهاد می‌زند. به تعبیر علمی، نکته‌ای که به آقای کدیور باید گفت این است که شما یا منطقاً وجود تقریر را از نشانه‌های اجتهاد می‌دانید یا نه. اگر وجود تقریر نشانه‌ی اجتهاد است، خودتان از قول آقای خامنه‌ای نوشته‌اید که ایشان تقریر درس استاد خودشان را نوشته‌اند. در نتیجه، چنین تقریراتی وجود دارد و ادعای شما را باطل می‌کند و اگر قبول ندارید که وجود تقریر نشانه‌ی اجتهاد باشد، در نتیجه، مطلبی گفته‌اید که کاملاً نامرتبب به موضوع است. نکته‌ای که باقی می‌ماند این است که اگر پذیرفتیم تقریر خوب از نشانه‌های اجتهاد است و می‌تواند آن را اثبات کند، این نکته یقینی است که چاپ کردن این‌گونه تقریرات و در اختیار قرار دادن دیگران هیچ نقشی را در این زمینه نمی‌تواند ایفا کند و تنها معنایی که می‌تواند اثبات کند این است که دیگران هم می‌فهمند که صاحب تقریر مجتهد است و در غیر این صورت، این نکته کشف نمی‌شود. در نتیجه، چاپ کردن تقریر فقط سبب علم دیگران به اجتهاد صاحب تقریر است. با توجه به این نکته، می‌شود استدلال آقای کدیور را چنین بیان نمود که آقای خامنه‌ای مجتهد نیست، چون من نمی‌دانم مجتهد است و این خود یک مغالطه است.

مغالطه به یک استدلال باطلی گفته می‌شود که شخص یا برای گمراهی دیگران به کار می‌برد یا اینکه خود گمراه شده است و حق را پیدا نکرده است. مغالطه انواع گوناگونی دارد و این مغالطه، مغالطه‌ی توسل به جهل نام دارد (). (appeal to ignorance) این مغالطه را وقتی به کار می‌بریم که بخواهیم از جهل خود نسبت به یک مسئله استفاده کنیم و از آن طریق ثابت کنیم ضد یا نقیض آن صحیح است. مثلاً بعضی‌ها ادعا کردند که خدا وجود ندارد، چون من خدا را زیر چاقوی جراحی خود حس نکردم. در این باره خداوند در قرآن کریم درباره‌ی منکرین معاد چنین می‌گوید: «و اذا قيل لهم انّ وعد الله حق و الساعة لا ريب فيها قلتم ما ندري ما الساعة و ان نظن الا ظناً و ما نحن بمستيقنين» (هنگامی که گفته می‌شود وعده‌ی خدا حق است و در قیامت هیچ شکی نیست، شما می‌گفتید که ما نمی‌دانیم قیامت چیست و تنها گمانی در این باره داریم و اصلاً یقین نداریم.) در اینجا نیز همین مغالطه رخ داده است، زیرا در این استدلال آمده است آقای خامنه‌ای مجتهد نیست چون تقریراتش به چاپ نرسیده تا بدانیم و این از جهل آقای کدیور به اجتهاد آقای خامنه‌ای حکایت دارد، نه دلیل بر مجتهد نبودن ایشان.

مغالطه انواع گوناگونی دارد و این مغالطه، مغالطه‌ی توسل به جهل نام دارد (). (appeal to ignorance) این مغالطه را وقتی به کار می‌بریم که بخواهیم از جهل خود نسبت به یک مسئله استفاده کنیم و از آن طریق ثابت کنیم ضد یا نقیض آن صحیح است.

اما داشتن فعالیت های غیرفقهی و اصولی نیز مضر نیست، زیرا شواهدی را قبلاً ذکر کردیم، مانند مرحوم علامه و دیگران که نه تنها کار های غیرفقهی داشتند، بلکه شهرت آن ها در همین کار های غیرفقهی بوده که حکایت از فعالیت زیاد آن هاست. در عین حال، در مدت کمی به اجتهاد نائل آمده اند. اما داشتن «همبحث» هایی که در فقه و اصول مشهور بودند نیز شاهد چیزی نیست، زیرا اولاً از سوی نویسندگی کتاب شاهی ارائه نشده است که «همبحث» های مقام معظم رهبری در فقه و اصول قوی نبودند و ثانیاً داشتن «همبحث» هیچ ضرری به موفقیت انسان وارد نمی کند و ثالثاً داشتن «همبحث» غیرمشهور و ضعیف نشانه‌ی ضعف انسان در آن علم نخواهد بود. در نتیجه، کلام آقای کدیور این می شود که من نمی دانم آقای خامنه ای مجتهدند، زیرا از «همبحث» های آن ها نمی شود. این نکته را به دست آورد. (مغالطه‌ی توسل به جهل که قبلاً توضیح دادیم)

نکته چهارم: آقای کدیور در کتاب خود مدعی است که تاز اجازنامه‌ی اخذ جوهراتی که امام خمینی به حضرت آیت‌الله خامنه‌ای داده‌اند، به دست می آید که ایشان آقای خامنه ای را تا سال ۱۳۴۵ مجتهد نمی‌دانسته، زیرا فقط به ایشان اجازه‌ی مصرف یک‌سوم جوهرات را داده شده است و حتی ایشان را در زمره‌ی فضلا به حساب نیاورده، زیرا تعبیری که در مورد دیگران به کار برده در مورد ایشان به کار نبرده است و از ایشان فقط به آقای خامنه ای تعبیر کرده است. اما این مطلب هم ادعای آقای کدیور را اثبات نمی‌کند، زیرا:

اولاً این معیاری که آقای کدیور ذکر کرده اند را امام خود رعایت نکرده اند؛ یعنی به بعضی که در رتبه پایین تر بودند اختیارات بیشتری دادند و به بعضی که دارای رتبه بالا تری بودند اختیار کمتری. شاهد بر این مدعی عملکرد خود امام است. از باب نمونه در اجازه نامه‌ی زیر آمده است:

مخاطب: هاشمیان رفسنجانی، محمد

... و بعد، جناب مستطاب عمادالاعلام و حجت‌الاسلام آقای حاج شیخ محمد هاشمیان رفسنجانی (دامت افاضاته) که وثاقت و صلاح و سادشان ثابت است، از قیل حقیر مجاز می‌باشند در تصدی امور شرعیه و حسبیه که در عصر غیبت ولی امر (عج) از مختصات فقیه جامع‌الشرایط است «فله التصدی لمذکر مع مراعاة الاحتیاط» و نیز مجازند در اخذ وجوه شرعیه از قبیل زکات و صدقات و مجهول‌المالک و ایصال آن به محالّ مقرر شرعیه و نیز مجازند در اخذ سهمین مبارکین و ایصال نصف آن به محالّ مقرر شرعیه و اعتلای کلمه‌ی اسلام و ایصال نصف دیگر را نزد حقیر برای صرف در حوزه‌ی مقدسه علمیه و نیز وکیل هستند در دستگردان نمودن و امهال به مقدار صلاح و متعارف و اخذ و ایصال... [۱]

این معیاری که آقای کدیور ذکر کرده‌اند را امام خود رعایت نکرده‌اند؛ یعنی به بعضی که در رتبه‌ی پایین‌تر بودند اختیارات بیشتری دادند و به بعضی که دارای رتبه‌ی بالاتری بودند اختیار کمتری. شاهد بر این مدعی عملکرد خود امام است.

با توجه به اجازه‌نامه‌ی فوق، حضرت امام (ره) حتی اجازه‌ی یک ثلث هم نداده‌اند، بلکه ایشان اجازه دادند نصف سهم که سهم سادات است را به سادات فقیر داده شود و نصف دیگر آن که سهم امام است باید ایصال شود، در حالی که تعبیر امام از ایشان به حجت‌الاسلام است که طبق اصطلاح از ثقه‌الاسلام بالاتر است. این در حالی است که حضرت امام به شخص دیگری که طبق تعبیر خود ایشان و اصطلاح عرف روحانیت دارای مقام پایین‌تری بوده اختیارات بیشتری داده است. برای نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

موضوع: اجازه در امور حسبیه و شرعیه

مخاطب: امینی نجف‌آبادی، ابراهیم

... و بعد، جناب مستطاب عمادالاعلام و ثقه‌الاسلام والمسلمین آقای آقامیرزا ابراهیم امینی نجف‌آبادی (دامت افاضاته) که مدت‌ها عمر شریف را در علوم دینی صرف نموده‌اند و بحمدالله تعالی به مراتب فضایل و فواضل نائل و به وثاقت و صلاح و سداد موصوف می‌باشند، از قبیل حقیر مجازند در تصدی امور شرعیه و حسبیه که تصدی آن در عصر غیبت ولی امر (عج) از مختصات فقیه جامع‌الشرايط است: «فله التصدی لمذکر مع مراعاة الاحتیاط» و نیز مجازند در اخذ سهم مبارک امام (ع) و صرف آن در اعاشه‌ی خودشان به نحو اقتصاد و صرف ثلث مابقی را در اعلاهی کلمه‌ی حق و ایصال به محالّ مقرره‌ی شرعیه و ایصال بقیه را نزد حقیر برای صرف در حوزه‌ی علمیه... [۲]

در این اجازه‌نامه از شخص به ثقه‌الاسلام تعبیر شده و به‌لحاظ اصطلاح، مقام پایین‌تری از حجت‌الاسلام دارد. اما اجازه‌ی تصرف در ثلث را داده است، در حالی که اجازه‌نامه قبلی فاقد چنین اختیار بود، با اینکه از حیث مقام بالاتر بوده است و از این نمونه، موارد زیادی وجود دارد و خوانندگان را ارجاع می‌دهم به کتاب «صحیفه‌ی امام» جلد اول تا شاهد صدقی بر این مدعی باشد. نکته‌ای که دلالت کند آیت‌الله خامنه‌ای تا سال ۱۳۴۵ مجتهد نبوده از سوی آقای کدیور ارائه نشده است و تنها چیزی که دلالت دارد، اثبات کرده‌اند که ایشان نسبت به این موضوع جاهل‌اند و نمی‌دانند که آقای خامنه‌ای مجتهد هستند یا نه.

در ادامه، لازم به ذکر است که در مواردی از اجازه‌نامه‌های حضرت امام دیده می‌شود که القاب یکی است که دلالت بر مساوی بودن رتبه دارد، اما حدود اختیارات فرق می‌کند. به دو نمونه‌ی زیر توجه

کنید:

موضوع: اجازه در امور حسبیه و شرعیه

مخاطب: نورمفیدی، سید کاظم

... و بعد، جناب مستطاب عمادالاعلام و ثقه الاسلام آقای آقاسید کاظم نورمفیدی گرگانی (دامت افاضاته) از قِبَل حقیر مجازند در تصدی امور شرعیه و حسبیه که در عصر غیبت ولی امر (عج) از مختصات فقیه جامع الشرایط است: «فله التصدی لمذکر مع مراعاة الاحتیاط» و نیز مجازند در اخذ سهمین مبارکین و صرف آن را در اعاشه‌ی خودشان به نحو اقتصاد و صرف بقیه از سهم سادات عظام را در... «۱» و صرف ثلث از بقیه‌ی سهم مبارک امام (ع) را در ترویج شرع مطاع و علو کلمه‌ی اسلام و ایصال تنمه را نزد حقیر برای صرف در حوزه‌ی مبارکه‌ی علمیه... [۳]

موضوع: اجازه در امور حسبیه و شرعیه

مخاطب: معصومی، علی اصغر

... بعد الحمد و الصلاه، جناب مستطاب عمادالاعلام و ثقه الاسلام آقای حاج شیخ علی اصغر معصومی (دامت افاضاته) از قِبَل اینجانب مجاز و مأذون اند در تصدی امور حسبیه و شرعیه که در عصر غیبت ولی امر (عج) از مختصات فقیه جامع الشرایط است: «فله التصدی لمذکر مع مراعاة الاحتیاط» و در اخذ سهم مبارک امام (ع) که ثلث آن را در موارد مقررهِ شرعیه، از آن جمله اعاشه‌ی اقتصادی‌ی خودشان صرف کنند و دو ثلث دیگر را جهت حفظ حوزه‌های مهمه‌ی دینیّه نزد حقیر ایصال نمایند و قبض رسید جهت رد به صاحب آن وجوه دریافت کنند... [۴]

توجه کنید با اینکه تعبیر در هر دو یکی است، اما در اجازه‌نامه‌ی اولی حدود اختیارات بیشتر است. لذا مبتنی بر این اجازه‌نامه‌ها می‌توان چنین برداشت کرد که حدود اختیارات، دلالت بر مقام و رتبه‌ی شخص اجازه‌داده‌شده ندارد.

در مجموع می‌توان نتیجه گرفت که تا به اینجا، نکته‌ای که دلالت کند حضرت آیت‌الله خامنه‌ای تا سال ۱۳۴۵ مجتهد نبوده از سوی آقای کدیور ارائه نشده است و تنها چیزی که اثبات کرده اند این است که ایشان نسبت به این موضوع جاهل اند و نمی‌دانند که آقای خامنه‌ای مجتهد هستند یا نه و کسی نمی‌تواند با جهل خود چیزی را انکار کند.

پی نوشت ها

[۱]. به تاریخ ۱۶ شهر جمادی‌الثانیه ۱۳۸۳ روح‌الله الموسوی الخمینی، صحیفه‌ی امام، ج ۱، ص ۲۵۵.

[۲]. به تاریخ ۱۳ شهر شعبان المعظم ۱۳۸۳، روح‌الله الموسوی الخمینی، صحیفه‌ی امام، ج ۱، ص

۲۵۶.

[۳]. به تاریخ ۲۲ شهر شعبان المعظم ۱۳۸۲، روح‌الله الموسوی الخمینی، صحیفه‌ی امام، ج ۱، ص ۱۳۳.

[۴]. ۱۹ محرّم الحرام ۱۳۸۱ روح‌الله الموسوی الخمینی، صحیفه امام، ج ۱، ص: ۶۵
کد مطلب: ۷۴۱۸ | تاریخ: ۱۰/۴/۱۳۹۳

نقد کتاب «ابتدال مرجعیت شیعه» محسن کدیور (۳)؛

آیا مقلد می‌تواند مجتهد باشد؟

گروه سیاسی برهان / حجت‌الاسلام مجید بابایی؛

در بخش‌های قبلی مباحث مقدماتی کتاب «ابتدال مرجعیت شیعه» را نقد کردیم و بحث به این نتیجه منجر شد که نکته‌ای که دلالت کند رهبر انقلاب مجتهد نبوده، از سوی آقای کدیور ارائه نشده است. وی تنها اثبات کرده که نسبت به این موضوع جاهل است و نمی‌داند که آیت‌الله خامنه‌ای مجتهد هستند یا نه. و کسی نمی‌تواند با جهل خود چیزی را انکار کند. اکنون وارد نقد متن کتاب می‌شویم.

نقد باب دوم از فصل اول از بخش اول

آقای کدیور با این ذهنیت که آیت‌الله خامنه‌ای تا سال ۱۳۴۷ مجتهد نبودند، گزارشی از فعالیت‌های ایشان از سال ۱۳۴۷ تا سال ۱۳۵۷ ارائه می‌دهد و نتیجه‌ای که از این گزارش می‌گیرد این است که ایشان تا قبل از پیروزی انقلاب به درجه‌ی اجتهاد نرسیده‌اند. به دلیل آنکه رسیدن به درجه‌ی اجتهاد نیاز به فعالیت‌های درسی در حوزه‌ی فقه و اصول دارد، در حالی که ایشان به چنین فعالیت‌هایی مشغول نبودند، زیرا آنچه از زندگی ایشان در این دوره‌ی ده‌ساله به ثبت رسیده، از قرار زیر است:

۱. ایشان در این مدت ۱۳ ماه زندانی و ۱۰ ماه، تبعید شده بودند و قهراً مجالی برای فعالیت درسی نداشتند و در زمان باقی‌مانده، مهم‌ترین فعالیت ایشان جلسات پرشور تدریس معارف اسلامی با رویکرد سیاسی و اجتماعی، از قبیل تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه برای دانشجویان و طلاب بود.
۲. دومین فعالیت ایشان ترجمه‌ی کتاب «صلح امام حسن» و تألیف کتاب «طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی» بود که ارتباطی با فقه و اصول ندارد و تنها تألیفی که از مقدمات اجتهاد است که به دست ایشان نوشته شده، مقاله‌ای چهل‌صفحه‌ای است که در آن، دو کتاب علم رجال معرفی شده است.
۳. فعالیت بعدی ایشان تدریس کتب اصولی و فقهی، از قبیل «اصول استنباط» و «رسائل» و «کفایه» و «مکاسب» بوده است. اما تدریس این دروس مشهور نبوده است.

۴. آقای خامنه‌ای در این دهه، شهرتش این بود که خطیبی دانشمند و روحانی خوش‌فکری است، نه فقیه و مجتهد.

نتیجه آنکه از قرائن و شواهدی که در دست است، اجتهاد آیت‌الله خامنه‌ای قابل احراز نیست! یکی از فعالیت‌هایی که رهبر انقلاب از سال ۴۷ داشتند این بوده که در درس‌های خارج آیت‌الله میلانی شرکت می‌کردند و نیز مباحثات علمی با پدرشان داشتند. پدر ایشان خود یک مجتهد مسلم و شناخته‌شده بودند.

تحلیل و بررسی

در بین این چهار نکته‌ی فوق، نکته‌ی اول و دوم دربردارنده‌ی یک مطلب هستند که هیچ‌گونه ربطی به مسئله‌ی فقه و اجتهاد ندارند. اما سؤال مطرح این است که صرف اینکه یک شخص در مدت کوتاهی از عمر خود، به زندان رفته باشد یا دست به تألیف و ترجمه‌ی کتبی بزند که ربطی به فقه و اصول ندارند، آیا ضروری به اجتهاد او می‌زند یا دلالت بر عدم اجتهاد او دارد یا نه؟

واضح و روشن است که خود این دو مسئله از این جهت خنثی هستند و زمانی دلالت پیدا می‌کنند که کنار یک مسئله‌ی دیگر قرار گیرند و آن اینکه اگر انسانی که با این امور مشغول است دارای قوه‌ی اجتهاد باشد، پرداختن به امور غیرفقهی یا مدت کمی به زندان رفتن ضروری ندارد؛ همان‌طوری که فقهای بزرگی داشتیم که در طول تاریخ مدت‌ها به زندان رفتند یا اینکه بعد اجتهاد، تلاش مهم آن‌ها فقه اصول نبوده و اصلاً تلاشی در این مورد نداشتند و دلالت بر عدم اجتهاد ندارد و اگر در ابتدای راه و در مسیر رسیدن به اجتهاد باشد، زمانی مشکل‌زاست که دروس فقهی و اصولی به‌کلی کنار گذاشته شود و اما اگر این امور با هم باشند، یعنی شخصی تلاش مهمش فقه و اصول باشد و در کنارش به امور دیگر بپردازد، ضروری به اجتهاد نخواهد زد. همان‌طوری که زندگی علما، گواه و شاهد صدقی بر این مطلب است که ایشان علاوه بر اینکه در فقه و اصول از علمای بنام بودند، در موضوعات غیرفقهی مانند تفسیر، فلسفه، عرفان و غیره تبحر خاصی داشتند.

نتیجه آنکه این دو نکته، یعنی رفتن به زندان و نوشتن کتب غیرفقهی و اصولی، زمانی به روند اجتهاد یا حصول اجتهاد ضربه می‌زد که یا ثابت شود قبلاً ایشان به درجه‌ی اجتهاد نرسیده باشند یا فعالیت‌های غیردرسی، مهم‌ترین کار ایشان در آن زمان باشد؛ به‌طوری‌که ایشان را از فعالیت‌های درسی باز دارد که هر دو نکته در مورد ایشان ثابت نشده است، زیرا اولاً شما نتوانستید اثبات کنید ایشان تا سال ۱۳۴۷ به درجه‌ی اجتهاد نرسیده‌اند که مباحثش را قبلاً اشاره کردیم و ثانیاً در این دوران، مهم‌ترین فعالیت ایشان فعالیت درسی بوده که هرگز کنار گذاشته نشده است. [۱]

نکته‌ی دارای اهمیت اینکه ایشان (آقای کدیور) هر مطلبی که به ضررشان بوده و در راستای هدف کتابشان نبوده ذکر نکرده‌اند و روی آن سرپوش گذاشته‌اند. یکی از فعالیت‌هایی که رهبر انقلاب از سال ۴۷ داشتند این بوده که در درس‌های خارج آیت‌الله میلانی شرکت داشتند و نیز مباحثات علمی با پدرشان داشتند. با توجه به اینکه پدر ایشان خود یک مجتهد مسلم و شناخته‌شده بودند، در نتیجه، مباحثات علمی و اجتهادی ایشان در تحکیم و تقویت علمی نقش بسزای داشته است و با توجه به عقیده‌ی خود آقای کدیور هم مباحثه‌ها باید سنجیت و تشابه داشته باشند و از این نکته استفاده کرده بود و گفته بود که چون مباحثه‌های آقای خامنه‌ای در دوران تحصیلی قم، فاضل و مشهور به فقه و فقاهت نبودند، پس آقای خامنه‌ای هم فاضل نبوده است. پس وقتی هم مباحث ایشان مجتهد بود، خود او نیز باید مجتهد باشد (طبق استدلال آقای کدیور).

نکته‌ای که شاید به ذهن بیاید که دلالت بر عدم اجتهاد کند، حضور در درس آیت‌الله میلانی است که اگر آیت‌الله خامنه‌ای به درجه‌ی اجتهاد رسیده بودند، چرا در درس خارج شرکت می‌کردند و یا با پدر بزرگوار خود در مباحث فقهی مباحثه می‌کردند؟ و این خود نشانه‌ی عدم اجتهاد است. اما در جواب باید گفت چنین تصویری صحیح نیست، زیرا از ویژگی‌های حوزه‌ی علمیه‌ی قدیم این بوده است که بعضاً در درس یک عالم و مجتهد بزرگ، مجتهدین زیادی شرکت می‌کردند که در مورد مرحوم آخوند خراسانی معروف است که هزار مجتهد در درس ایشان شرکت داشتند.

اما نکته‌ی سوم کدیور مبنی بر اینکه فعالیت اصولی و فقهی ایشان در حد تدریس کتب از قبیل «اصول استنباط» و «رسائل» و «کفایه» و «مکاسب» (که درباره‌ی مباحث فقهی است) بوده است و این نیز دلالت بر عدم اجتهاد دارد، صحیح نیست. اما قبل از رد این ادعا، ابتدا باید توضیح داد که چگونه تدریس این کتاب‌ها دلالت بر عدم اجتهاد دارد. دروس حوزوی را به این صورت دسته‌بندی کرده‌اند: مقدمات، سطح ۱، سطح ۲، سطح ۳ و خارج. کتاب‌های «رسائل» و «مکاسب» و «کفایه» مربوط به سطح ۳ حوزه به حساب می‌آیند و طلبه قبل از درس خارج باید آن‌ها را بگذرانند. لذا کسی که این کتب را درس می‌دهد، نشانه‌ی اجتهاد او نیست و نیازی هم به اجتهاد ندارد، زیرا تدریس این کتب به معنای تبیین نظریه‌ها و ارائه‌ی ادله‌ی مؤلف کتاب است و شخص تدریس‌کننده نیازی به نظریه‌پردازی از ناحیه‌ی خود ندارد.

اما شخصی که می‌خواهد در مرتبه‌ی درس خارج تدریس کند، باید از خود نظریه‌پردازی کند و این نیاز به اجتهاد دارد. آقای کدیور از این نکته استفاده کرده و نتیجه گرفته است چون آیت‌الله خامنه‌ای از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷ تدریس خارج نداشته و فقط در مقطع سطح تدریس می‌کرده است، پس مجتهد نیست.

دلیل کدیور مبنی بر اینکه آیت‌الله خامنه‌ای در این دهه (۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷) شهرتش این بود که خطیبی دانشمند و روحانی خوش‌فکری است، نه فقیه و مجتهد، هم نمی‌تواند اثبات عدم اجتهاد بکند، زیرا اثبات اجتهاد نیازی به اشتهار ندارد، بلکه اشتهار یکی از راه‌های اثبات است.

اما در نقد این مطلب باید گفت درست است تدریس این کتب نیازی به اجتهاد ندارد و در نتیجه تدریس این کتب نشان‌دهنده‌ی اجتهاد استاد نیست، اما نشان‌دهنده‌ی عدم اجتهاد هم نیست؛ یعنی واقعیتی به نام عدم اجتهاد را اثبات نمی‌کند، زیرا از خصوصیات که در قدیم در حوزه‌های علمیه وجود داشت این بود که وقتی عالم بزرگی در مقام تدریس خارج فقه و اصول مشغول بود، تنها افرادی دست به تدریس دروس خارج می‌زدند که در رتبه‌ی او باشند. لذا مجتهدینی که در آن رتبه نبودند، اقدام به تدریس نمی‌کردند.

برای مثال، مرحوم امام مادامی که درس آقای بروجردی برقرار بود، تدریس دروس خارج نداشتند و بعد از فوت ایشان شروع کردند.

این بدان معنا نبوده که ایشان مجتهد نبودند و بلافاصله بعد فوت مرحوم بروجردی، مقام اجتهاد به ایشان داده شده است. همچنین مجتهدینی داشتیم که به‌خاطر وجود خلأ و کمبود و نیاز در بعضی از زمینه‌ها، دست از تدریس دروس خارج برداشته و به تدریس کتب مقدمات و سطح مشغول بودند. مانند مرحوم مدرس افغانی که از مجتهدین زمان خود بود، اما تمام عمر خود را در تدریس کتب مقدماتی حوزوی صرف کرد و حتی کمتر به تدریس دروس سطح پرداخت.

حالا کسی نمی‌تواند بگوید او مجتهد نبوده چون دروس مقدماتی حوزه (یعنی صرف و نحو) درس می‌داده است. یا مرحوم آیت‌الله اشتهاردی عمر خود را در تدریس کتاب «لمعه» (که جزء کتب سطح یک حوزه است) گذاشته و شهرتش هم در این دروس بوده، در حالی که جزء مجتهدین مسلم بوده است. و نیز مرحوم علامه طباطبایی که کسی در اجتهاد ایشان نمی‌تواند شک کند، اصلاً به تدریس کتب فقهی نپرداخته، بلکه حوزه‌ی تدریسی او فلسفه، عرفان و تفسیر بوده است.

نکته‌ی حائز اهمیت دیگر اینکه اگر تدریس دروس خارج از نشانه‌های اجتهاد است، تدریس کتبی مانند «رسائل»، «مکاسب» و «کفایه» نیز می‌تواند نشان‌دهنده‌ی اجتهاد باشد، زیرا این کتب در حقیقت همان دروس خارج فقه و اصول مرحوم شیخ انصاری و مرحوم آخوند خراسانی بودند که به‌صورت کتاب‌های مدون درآمده‌اند. اینکه مرحوم امام درباره‌ی شیخ انصاری می‌فرمایند: «ما در فقه و اصول شیرخوار شیخ انصاری هستیم.» و خدمتی که ایشان در عرصه‌ی فقه و اصول کرده‌اند بی‌نظیر بوده است و با توجه به اینکه غالب تفکرات و نوآوری‌های او در این دو کتاب («رسائل» و «مکاسب») ارائه شده است، در نتیجه تدریس مداوم این کتب خود می‌تواند از نشانه‌های اجتهاد باشد.

اما نکته‌ی چهارم کدیور مبنی بر اینکه آیت‌الله خامنه‌ای در این دهه (۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷) شهرتش این بود که خطیبی دانشمند و روحانی خوش‌فکر است، نه فقیه و مجتهد هم نمی‌تواند اثبات عدم اجتهاد کند، زیرا اولاً اثبات اجتهاد نیازی به اشتهار ندارد، بلکه اشتهار یا به‌اصطلاح شیاع یکی از راه‌های اثبات است. لذا در رساله‌ی عملیه‌ی مراجع تقلید آمده است که نه تنها اجتهاد، بلکه علمیت هم به‌وسیله‌ی قول دو کارشناس عادل ثابت می‌شود و فرض نیاز به کارشناس در صورتی است که شخص مشهور به علمیت یا اجتهاد نباشد. و این فتوای مراجع که حجیت قول کارشناس در اثبات علمیت اطلاق دارد، شامل آن موردی می‌شود که اهل علم هم نسبت به علمیت شخصی جهالت داشته باشند و ثانیاً درست است که اشتهار سبب می‌شود که بدانیم شخصی مجتهد و اعلم است، اما عدم اشتهار دلیل نمی‌شود که شخصی در واقع مجتهد یا اعلم نباشد. در نتیجه، تا این مرحله، آقای کدیور مدارک جهل خود را نسبت به اجتهاد آقای خامنه‌ای ارائه داده‌اند، اما از جهل خود می‌خواستند استفاده کنند که آقای خامنه‌ای مجتهد نیستند و همان‌طور که قبلاً گفتیم، این استدلال مغالطه است و نام علمی آن مغالطه‌ی توسل به جهل است.

باب سوم از فصل اول از بخش اول

آقای کدیور در این بخش، بر عدم اجتهاد آقای خامنه‌ای چنین استدلال می‌کند: از آنجا که ایشان از هیچ‌یک از اساتید خود، یعنی نه از آیت‌الله میلانی و آیت‌الله شیخ مرتضی حائری یزدی و نه از حضرت امام، دست‌خطی که دلالت بر اجتهادشان داشته باشد ندارند، پس مجتهد نیستند. در کتاب «شرح اسم» آمده است: آقای خامنه‌ای در درس خارج آیت‌الله میلانی حاضر می‌شد و در شمار آن دسته از فضایی بود که در ماه صد تومان شهریه می‌گرفت. شهریه‌ها بر مبنای درجه‌ی علمی و اهتمام در تدریس کم و زیاد می‌شد.

تحلیل و بررسی

واضح و روشن است که اجازه‌ی اجتهاد از شرایط تحقق اجتهاد نیست؛ لذا در پاسخ به استدلالی که «اگر کسی اجازه از استادش نداشته باشد، مجتهد به حساب نمی‌آید، اگرچه در علم فقه و اصول، تبحر زیادی داشته باشد» باید گفت لازم‌اش آن است که خیلی از فقهای بزرگ که در زندگی‌نامه‌ی آن‌ها اثری از اجازه‌نامه وجود ندارد، فقیه به حساب نیایند و نیز اولین فقیه بعد عصر ائمه‌ی اطهار، هرگز به فقاهت نرسیده، چون کسی نبوده است که به او اجازه‌ی اجتهاد دهد. در نتیجه، چنین فرضی واضح‌البطلان است. بلکه باید گفت که اجازه‌نامه از راه‌های احراز اجتهاد است؛ یعنی اگر تنها راه اثبات احراز اجتهاد کسی، اجازه‌نامه از استاد باشد و او چنین اجازه‌نامه‌ای را نداشته باشد، نمی‌توان احراز کرد او مجتهد است. اگر

چنین شد، آقای کدیور فقط می‌تواند ادعا کند که من نمی‌دانم آقای خامنه‌ای مجتهد است یا نه، چون اجازه‌نامه‌ای از استادش ندارد، اما نمی‌تواند ادعا کند که او در واقع مجتهد نیست.

آقای کدیور در این بخش ادعای دیگری نیز دارد و آن اینکه آقای خامنه‌ای نه تنها مجتهد نبودند، بلکه در رده‌ی شاگردان معروف اساتیدشان هم نبودند. این ادعا از چند جهت خلاف واقع و دارای اشکال است. اولاً آقای کدیور هیچ دلیلی بر اثبات ادعای خود نیاوردند، مگر اینکه ادعا کنند شواهدی در دست نیست که در این صورت باید ادعا کنند که ما نمی‌دانیم جزء کدام یک از شاگردان بودند؛ معروف یا غیر معروف. نه اینکه بگویند می‌دانیم جزء شاگردان غیر معروف بودند و ثانیاً جزء شاگردان معروف کدام استاد نبودند؟ آیا جزء شاگردان معروف استاد حائری یزدی نبودند؟ طبق نقل خود کدیور از کتاب «شرح اسم»، ایشان تنها شاگرد حائری یزدی بود. لذا معروفیت یا عدم معروفیت معنا ندارد و اگر بگویید در زمانی که استاد حائری یزدی چند شاگرد داشتند، ایشان معروف نبودند، این ادعا نیز به گفته‌ی هم‌مباحثی آیت‌الله خامنه‌ای تکذیب شده است.

حضرت آیت‌الله مؤمن در این باره می‌فرمایند: اما بعضی از دوستان ایشان مثل مرحوم آیت‌الله آقا سید حسن طاهری خرم‌آبادی را که با آقای خامنه‌ای مأنوس و حتی هم‌بحث بود می‌شناختم و آن مرحوم و برخی از دوستان دیگر، از فضل و استعداد و خوش‌فهمی ایشان نکاتی را نقل می‌کردند و نیز هم‌اتاقی ایشان در مورد آیت‌الله خامنه‌ای چنین می‌فرمایند: شب‌ها فراغتی که می‌شد، می‌نشست و درس آن روز را که نت برداری کرده بود، به زبان عربی پاک‌نویس می‌کرد. یک شب دیدم درس اصول حاج‌آقا مرتضی را نوشتند که از دروس مشکل حوزه بود و فقط طلاب نخبه و زبده در درس آقای حائری شرکت می‌کردند... [۲]

پس آیت‌الله خامنه‌ای معروف بود به نخبه، به جهت شرکت در درس آقای حائری یزدی. طلابی او را می‌شناختند که در درس ایشان شرکت می‌کردند و پیش هم‌درسی‌های خود و هم‌مباحثی‌ها هم معروف بود. آقای حاج شیخ حسین بهجتی، که یکی از هم‌مباحثی‌های او بود، می‌گوید: خیلی بالاستعداد بود، منتها شاعری ایشان فضلش را تحت‌الشعاع قرار داده بود. و اگر مراد شما این باشد که در بین شاگردان آیت‌الله میلانی معروف نبودند (که تاریخ مورد بحث شما همین است، زیرا از سال ۱۳۴۷ ایشان در مشهد بودند و از درس آقای میلانی استفاده می‌کردند) این هم خلاف واقع است. در کتاب «شرح اسم» آمده است:

آقای خامنه‌ای در درس خارج آیت‌الله میلانی حاضر می‌شد و در شمار آن دسته از فضایی بود که در ماه صد تومان شهریه می‌گرفت. شهریه‌ها بر مبنای درجه‌ی علمی و اهتمام در تدریس کم و زیاد می‌شد. [۳]

باب چهارم از فصل اول از بخش اول

آقای کدیور در این باب ادعا می‌کند که آیت‌الله خامنه‌ای مجتهد نبوده و برای اثبات ادعای خود می‌گوید خود ایشان بارها ادعا کرده که مقلد امام خمینی هستم، پس نمی‌تواند مجتهد باشد، زیرا تقلید شخص مجتهد حرام است و باطل. لذا در رساله‌های عملی نوشته شده است انسان یا باید مقلد باشد یا محتاط یا مجتهد. در نتیجه، یک شخص نمی‌تواند هم مجتهد باشد، هم مقلد.

تحلیل و بررسی

می‌توان اقرار کرد که این اولین دلیلی است که آقای کدیور ارائه کرده که قابلیت اثبات واقع را دارد. دلیل وی این است که شخص واحد نمی‌تواند هم مجتهد باشد، هم ادعای تقلید داشته باشد. در نتیجه، چون رهبر انقلاب ادعای تقلید کرده، پس مجتهد نیست. اما آیا این دلیل درست است یا نه؟ به نظر می‌رسد این دلیل هم باطل است و قادر به اثبات مدعی نیست. برای روشن شدن مطلب، باید یک بحث فقهی ارائه دهیم تا بطلان دلیل آقای کدیور معلوم شود.

در مباحث اجتهاد و تقلید آمده است که اجتهاد بر دو قسم است: اجتهاد فعلی و اجتهاد غیرفعلی. منظور از اجتهاد فعلی این است که شخص مجتهد دارای قوه و ملکه‌ی اجتهاد باشد و این قدرت علمی خودش را به کار برد و به احکام شرعی اطلاع پیدا کرده و عالم به احکام شرعی شده است به‌طور تفصیل. و منظور از اجتهاد غیرفعلی این است که شخص قدرت استنباط احکام شرعی را دارد، اما هنوز احکام شرعی را خود به دست نیاورده و اجتهاد و ملکه‌ی استنباط احکام را به کار نبسته است. در مورد اجتهاد فعلی همه‌ی فقها اتفاق نظر دارند که تقلید حرام است و جایز نیست. اما در مورد کسی که مجتهد است، اما هنوز اجتهاد خودش را به کار نبرده آیا تقلید حرام است یا نه؟ در این بحث اختلاف نظر است. مرحوم خوئی می‌فرماید بحث در این باره که آیا تقلید چنین کسی جایز است یا نه، لغو و بی‌فایده است. این حکم بستگی دارد به خود مجتهد که آیا تقلیدش جایز است یا نه. اگر خودش جایز می‌داند، جایز است و اگر جایز نمی‌داند، حرام است. پس نمی‌توان قاطعانه گفت تقلید جایز نیست تا از تقلید کردن، عدم اجتهاد را نتیجه گرفت.

و از مرحوم سید محمد طباطبایی معروف به سید محمد مجاهد، در کتاب «مناهل» نقل می‌کند که تقلید چنین مجتهدی جایز است، زیرا او صرفاً قدرت اجتهاد دارد و هنوز عالم فعلی به احکام نشده و شخص غیرعالم تقلیدش اشکالی ندارد. با این توضیح، می‌توان نتیجه گرفت صرف اینکه کسی ادعای تقلید دارد، دلیل بر عدم اجتهاد او نیست، زیرا تقلید مجتهدی که هنوز دست به استنباط نزده اشکالی ندارد. یعنی می‌تواند مجتهد باشد، در عین حال تقلید کند.

پی نوشت ها

[۱]. کتاب شرح اسم، هدایت‌الله بهبودی، ص ۲۲۲.

[۲]. شرح اسم، ص ۸۲ و ۸۳.

[۳]. همان، ص ۲۲۱.

کد مطلب: ۷۴۵۹ | تاریخ: ۱۷/۴/۱۳۹۳

نقد کتاب «ابتدال مرجعیت شیعه» محسن کدیور (۴)

آیا اشتغال به مشاغل دولتی با اجتهاد منافات دارد؟

یکی از دلایل آقای کدیور برای اثبات عدم اجتهاد رهبر انقلاب، اشتغال معظمله در مشاغل دولتی بعد از انقلاب است، اما شاهد کدیور زمانی می‌تواند ادعا را اثبات کند که تمام فعالیت‌های آیت‌الله خامنه‌ای صرف این امور شده باشد و ایشان اصلاً فعالیت‌های فقهی و اصولی نداشته باشند. در حالی که کدیور شاهی برای این مسئله ذکر نکرده است.

گروه سیاسی برهان/ حجت‌الاسلام مجید بابایی؛ آقای کدیور در فصل دوم کتاب «ابتدال مرجعیت»، سعی کرده اثبات کند که شواهدی دال بر عدم اجتهاد آیت‌الله خامنه‌ای در خلال سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸ وجود دارد و هر یک از این شواهد را در یک باب قرار داده و از آنجا که شواهد به‌دست‌آمده برای ایشان سه امر بوده، لذا فصل دوم را در ضمن سه باب طراحی کرده است.

باب اول در مورد مشاغلی است که آیت‌الله خامنه‌ای بعد انقلاب داشته است: از قبیل نمایندگی مجلس شورای اسلامی، امام جمعه‌ی تهران، دو دوره‌ی ریاست‌جمهوری، عضو مجلس خبرگان رهبری و مشاغل دولتی دیگر که ربطی به فقه و فقاہت ندارند. یعنی نتیجه‌ی این قبیل مشغله‌ها، به دست آوردن اجتهاد در مسائل فقهی نیست.

باب دوم در مورد اظهارنظرهای فقهی ایشان است؛ به‌طوری‌که از این اظهارنظرها نتیجه می‌گیرد که ایشان مجتهد و فقیه نبوده است. باب سوم در مورد شواهدی است بر اینکه بر این امر دلالت دارند که ایشان در خلال سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸ مقلد بوده است. اما باید بررسی کرد که آیا این سه نکته ادعای آقای کدیور را مبنی بر عدم اجتهاد آقای خامنه‌ای در این سال‌ها اثبات می‌کند یا نه؟

نکته‌ی ادعایی باب اول: ایشان در سال‌های ۵۷ تا ۶۸ شغل‌های متعدد دولتی داشته، لذا نتوانسته است در این سال‌ها، اجتهاد کافی برای مرجعیت را به دست آورد؛ یعنی در این سال‌ها مجتهد نبوده است.

نقد باب اول:

درباره‌ی نکته‌ی باب اول، چندین نقد و اشکال وجود دارد:

۱. اولاً نفس این شغل‌ها با اجتهاد تنافی ندارد؛ یعنی یک نفر می‌تواند در عین اینکه امام جمعه باشد، مجتهد باشد؛ همان‌طوری که اکثر قریب به اتفاق ائمه‌ی جمعه در اوایل انقلاب مجتهد بوده و با لقب آیت‌الله معرفی می‌شدند و همچنین سایر شغل‌ها، مانند عضو مجلس خبرگان و ریاست‌جمهوری و غیره که قبلاً نام برده شد، می‌تواند متصدی آن‌ها یک مجتهد باشد و منافاتی با آن‌ها ندارد. در نتیجه، پرداختن به این شغل‌های دولتی زمانی به روند فقه و اجتهاد ضرر می‌زند که شخص از قبل به چنین درجه‌ای نرسیده باشد؛ در حالی که وی نتوانسته است مدرک و دلیلی ارائه دهد که آقای خامنه‌ای در دوران قبل از این سال‌ها مجتهد نبوده‌اند.

آقای کدیور باید بدانند که تدریس درس خارج فقه نیاز به کار جدی و مطالعه‌ی عمیق در آثار فقهی و ادله اجتهادی دارد. اگر تحقق چنین کاری در زمان پُرمشغله‌ترین پست کشوری، یعنی رهبری ممکن است، در زمان شغل‌های دیگر نیز ممکن خواهد بود.

۱. اگر قبول کنیم که ایشان تا قبل از انقلاب مجتهد نبودند، زمانی شاهد کدیور (پرداختن به شغل‌های دولتی) می‌تواند ادعا را اثبات کند که تمام فعالیت‌های آیت‌الله خامنه‌ای صرف این امور شده باشد و ایشان اصلاً فعالیت‌های فقهی و اصولی نداشته باشند. در حالی که کدیور شاهدهی برای این مسئله ذکر نکرده است و اگر بگویید بعید است یک انسان با این همه مشغله، فرصت این‌گونه فعالیت‌ها را داشته باشد، در جواب باید گفت صرف ادعای بعید بودن، هیچ مسئله‌ای را اثبات نمی‌کند و اگر با ادعای بعید بودن بشود چیزی را ثابت کرد، عکس ادعا قابل اثبات است؛ یعنی بعید است آیت‌الله خامنه‌ای در این مدت مطالعه‌ی علمی نداشته باشد، زیرا چگونه می‌شود باور کرد شخصیتی مانند آیت‌الله خامنه‌ای که دارای روحیه‌ی بالای تحقیق و کتاب‌خوانی است، در طی این ده یازده سال (۱۳۵۷-۱۳۶۸) اصلاً مطالعه‌ای نداشته باشد. حال که قبول کرده است ایشان در این سال‌ها تحقیقاً مطالعات علمی داشته‌اند، چرا محور و موضوع مطالعاتش فقه و اصول نبوده است، بلکه به مطالعه‌ی موضوعات دیگر می‌پرداخته است؟ و چه دلیل و شاهدهی بر این ادعا وجود دارد. اما شاهد و دلیل ما بر اینکه پرداختن به این شغل‌ها مانع از فعالیت‌های فقهی و اجتهاد نیست، حال فعلی آیت‌الله خامنه‌ای است. آیت‌الله خامنه‌ای در عین اینکه رهبریت جامعه را به‌عهده دارند، درس‌های خارج‌شان در ایام تحصیلی ترک نمی‌شود و خود آقای کدیور باید بدانند که تدریس درس خارج فقه نیازمند کار جدی و مطالعه‌ی عمیق در آثار فقهی و ادله‌ی اجتهادی است. اگر تحقق چنین کاری در زمان پُرمشغله‌ترین پست کشوری، یعنی رهبری ممکن است، در زمان شغل‌های دیگر نیز ممکن خواهد بود.

۲. یکی از شغل‌هایی که ایشان در طی این سال‌ها متصدی آن بوده است، عضویت در مجلس خبرگان است. این شغل رابطه‌ی مستقیم با مسئله‌ی اجتهاد دارد؛ یعنی کسی که مجتهد نباشد، حق و صلاحیت شرکت و تصدی این شغل را ندارد. البته لازم به ذکر است لزومی ندارد که شخص، مجتهد مطلق باشد، بلکه مجتهد متجزی هم صلاحیت تصدی را دارد. در نتیجه، مقدار دلالت عضویت در چنین منصبی، این است که شخص مجتهد متجزی است و بیش از این دلالت ندارد. اشکال وارده به آقای کدیور این است که از فصل اول کتاب خود نتیجه گرفته است آیت‌الله خامنه‌ای نه تنها مجتهد مطلق نیست، بلکه به حد مجتهد متجزی هم نرسیده است و نیز تصریح کرده است که ایشان حتی در زمره‌ی طلاب فاضل هم نبوده است (مسلم است که طلبه‌ای که به مقام اجتهاد تجزی برسد جزء فضلا به حساب می‌آید) و کسی که تا قبل از انقلاب مجتهد متجزی نبوده است، چطور بدون مقدمه و تحصیل به مقام اجتهاد تجزی رسیده است و صلاحیت تصدی عضویت مجلس خبرگان را به دست آورده است.

این نکته می‌تواند یک فرض داشته باشد و آن اینکه ایشان مجتهد، ولو در حد تجزی بوده است، اما آقای کدیور این مطلب را نفهمیده و بدون آگاهی، حکم به عدم اجتهاد کرده است. حال که آقای کدیور در قضاوت به اینکه آقای خامنه‌ای حتی مجتهد متجزی نیست، به خطا رفته است و قراین و شواهد او باعث چنین گمراهی و رأی باطلی شده‌اند، چگونه می‌توان به قضاوت ایشان درباره‌ی عدم اجتهاد مطلق آیت‌الله خامنه‌ای اعتماد کرد؟

با توجه طبق گفته‌ی امام خمینی که فرموده‌اند ایشان (آیت‌الله خامنه‌ای) مجتهد مسلم است، می‌توان نتیجه گرفت که آیت‌الله خامنه‌ای قبل از انقلاب به اجتهاد مطلق رسیده است. بنابراین نتیجه‌گیری آقای کدیور که ایشان تا قبل از انقلاب مجتهد نبوده‌اند اشتباه و غلط خواهد بود.

نه تنها این شاهد نمی‌تواند اثبات کند که آیت‌الله خامنه‌ای در این سال‌ها مجتهد نبوده، بلکه شاهد خوبی بر اجتهاد ایشان است و آن اینکه آقای کدیور از مرحوم آقای سید احمد خمینی جمله‌ای را از امام (ره) نقل می‌کند که آن جمله این است: «آیت‌الله خامنه‌ای مجتهد مسلم است» و در نتیجه، برای رهبری شرایط کافی را دارد. حال اگر طبق گفته‌ی آقای کدیور، تصدی امور کشور در فاصله‌ی زمانی ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸ باعث شود که آقای خامنه‌ای از درس و بحث فقهی خود بازماند، طبق گفته‌ی امام خمینی که فرموده‌اند ایشان (آیت‌الله خامنه‌ای) مجتهد مسلم است، می‌توان نتیجه گرفت که آیت‌الله خامنه‌ای قبل از انقلاب به اجتهاد مطلق رسیده است. بنابراین نتیجه‌گیری آقای کدیور مبنی بر اینکه آیت‌الله خامنه‌ای تا قبل از انقلاب مجتهد نبوده است، اشتباه و غلط خواهد بود، زیرا اگر ایشان قبل از انقلاب مجتهد نبوده‌اند و بعد از انقلاب هم فرصت نداشته‌اند به این درجه دست یابد، اجتهاد مسلم ایشان زیر سؤال خواهد رفت. به این

ترتیب، اظهار نظر مرحوم امام درباره‌ی ایشان اشتباه خواهد بود. این در حالی است که آقای کدیور قبول کرده‌اند اگر این اظهار نظر امام (ره) در مورد آیت‌الله خامنه‌ای ثابت شود، اجتهاد آقای خامنه‌ای اثبات می‌گردد. اگر ادعای آقای کدیور در این مورد که آیت‌الله خامنه‌ای تا قبل از انقلاب مجتهد نبوده‌اند، درست باشد، با توجه به اظهار نظر امام، باید ادعای دوم آقای کدیور که اشتغال به مناصب دولتی باعث عدم رسیدن آقای خامنه‌ای به مقام اجتهاد شده است، باطل باشد، زیرا در این صورت، آیت‌الله خامنه‌ای هیچ‌گاه به اجتهاد نرسیده است. بر اساس ادعاهای آقای کدیور، کلام امام باطل خواهد بود، در حالی که خود آقای کدیور بطلان کلام امام را در فرض ثبوت قبول ندارد. نتیجه آنکه شاهد اول به دلایل متعدد اشتباه است و قادر به اثبات ادعا نیست و این دو ادعا، یعنی اینکه ایشان تا قبل از انقلاب مجتهد نبوده و دیگر اینکه بعد از انقلاب هم به‌خاطر مشغله‌های زیاد نتوانسته به این درجه برسد، هر کدام صحیح باشد، دیگری باطل خواهد بود.

کد مطلب: ۷۶۱۹ | تاریخ: ۲۱/۵/۱۳۹۳

نقد کتاب «ابتدال مرجعیت شیعه» محسن کدیور (۵)؛

اختلاف نظر فقهی، دال بر اجتهاد

آقای کدیور چند اظهار نظر فقهی در موضوعات ولایت فقیه، ارتداد و موسیقی از آیت‌الله خامنه‌ای ذکر کرده و آنها را اشتباه قلمداد کرده و نتیجه گرفته کسی که این چنین اظهار نظر داشته باشد نباید دارای اجتهاد مطلق باشد؛ ولی جای تامل بسیار دارد که آیا اختلاف نظر فقهی یا نظرات فقهی شاذ می‌تواند نشانه‌ای بر عدم اجتهاد باشد؟

گروه سیاسی برهان/ حجت الاسلام مجید بابایی؛

نقد باب دوم کتاب ابتدال مرجعیت

مطلب اول نفی ولایت مطلقه فقیه

آقای کدیور چند اظهار نظر فقهی را از آیت‌الله خامنه‌ای ذکر کرده و آنها را اشتباه قلمداد کرده و نتیجه گرفته کسی که این چنین اظهار نظر داشته باشد نباید دارای اجتهاد مطلق باشد. برای اینکه خوب بتوانیم اشکالات این بخش را بیان کنیم ناچاریم در این بخش اصل ماجرای اظهار نظرها را ذکر کرده و بعد به نکته آقای کدیور اشاره کنیم.

آیت‌الله خامنه‌ای در خطبه نماز جمعه تهران در تاریخ ۱۱ دی ۱۳۶۶ در تبیین ولایت مطلقه فقیه چنین فرمودند: «اقدام دولت اسلامی در برقرار کردن شروط الزامی به معنای بر هم زدن قوانین و احکام

پذیرفته شده اسلامی نیست... امام که فرمودند دولت اسلامی می‌تواند هر شرطی را به دوش کارفرما بگذارد، این هر شرطی نیست. آن شرطی است که در چهار چوب احکام پذیرفته اسلام است و نه فراتر از آن. سوال کننده سوال می‌کند: برخی این طور از فرمایشات شما استنباط می‌کنند که می‌شود قوانین اجاره و مضاربه احکام شرعی و فتاوی پذیرفته شده مسلم را نقض کرد و دولت می‌تواند بر خلاف احکام اسلامی شرط بگذارد، امام می‌فرمایند: این شایعه است، ببینید قضیه چقدر روشن و جامع الاطراف است»

مرحوم امام در واکنش به سخنان آقای خامنه‌ای چنین می‌فرمایند:

«از بیانات جنابعالی در نماز جمعه این‌طور ظاهر می‌شود که شما حکومت را که به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم- صلی الله علیه و آله و سلم- واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام شرعی الهیه تقدم دارد، صحیح نمی‌دانید و تعبیر به آنکه این جانب گفته‌ام حکومت در چهارچوب احکام الهی دارای اختیار است بکلی بر خلاف گفته‌های این جانب بود. اگر اختیارات حکومت در چهارچوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام- صلی الله علیه و آله و سلم- یک پدیده بی‌معنا و محتوا باشد و اشاره می‌کنم به پیامدهای آن، که هیچ کس نمی‌تواند ملتزم به آنها باشد...».

اشکال و تخطئه یک مجتهد از سوی مجتهد دیگر، دلیل بر عدم اجتهاد او نیست و الا باید اجتهاد خیلی از بزرگان و مجتهدین مسلم جهان فقه و فقهات زیر سوال رود. آنچه در بحث‌های حوزوی متداول بوده این است که در اکثر مباحث، علماء و فقهاء نظرات یکدیگر را زیر سوال می‌برند. آقای کدیور دو نکته را بیان کرده که به نظر ایشان دلالت بر عدم اجتهاد آیت الله خامنه‌ای است؛ اول آنکه امام ایشان را در این فتوا تخطئه کرده است و دوم، آیت الله خامنه‌ای از نظریه خود دفاع نکرد و روش تقلیدی را در پیش گرفت؛ اما هیچ یک از دو نکته دلالتی بر مدعی آقای کدیور ندارد. در این باره لازم است نکات زیر بیان شود:

الف- احتمال دارد آقای کدیور به جهت کثرت مشکلات و فاصله گرفتن از درس و بحث حوزوی، همه‌ی مسائل مربوط به بحث‌های حوزوی را فراموش کرده باشند. هیچ گاه اشکال و تخطئه یک مجتهد از سوی مجتهد دیگر، دلیل بر عدم اجتهاد او نیست و الا باید اجتهاد خیلی از بزرگان و مجتهدین مسلم جهان فقه و فقهات زیر سوال رود. آنچه در بحث‌های حوزوی متداول بوده این است که در اکثر مباحث علماء و فقهاء نظرات یکدیگر را زیر سوال و اشکال می‌برند و همدیگر را تخطئه می‌کنند و اگر هم نظریه و اشکال اشکال کننده درست باشد هیچ وقت به ذهن کسی خطور نمی‌کند که طرف مقابل چون نظریه‌اش

اشتباه بوده پس از اجتهاد افتاده است. به ذهن هیچ طلبه‌ای خطور نکرده و نمی‌کند که صرف اشکال و تخطئه از شواهد عدم اجتهاد اشکال شونده باشد چه رسد که فاضل یا اهل اجتهاد باشد و تنها از کسی سر می‌زند که خبری از بحث‌های حوزوی ندارد یا خدای ناخواسته در صدد اغوا و فریب دادن مردم عادی است.

ب- اگر بپذیریم تخطئه یک فرد دلیل بر عدم اجتهاد اوست، زمانی این قابل تحقق است که تخطئه صورت بپذیرد؛ یعنی اثبات شود که رای فلانی اشتباه و خطا بوده است. مثلاً در همین موضوع ولایت فقیه اگر اثبات شود که تبیین آیت الله خامنه‌ای اشتباه بوده و تخطئه مرحوم امام درست بوده است، می‌توان به این نتیجه رسید که آیت الله خامنه‌ای در آن زمان مجتهد نبوده است، اما اثبات اینکه کلام امام صحیح بوده و کلام آیت الله خامنه‌ای اشکال داشته و این تخطئه درست بوده نیاز به بحث‌های فقهی دقیق دارد که تا انجام نشود قابل فهم نخواهد بود و تا انجام نشود موضوع تخطئه به وجود نمی‌آید و نتیجه‌گیری اشتباه خواهد بود. به عبارت دیگر اگر آقای کدیور می‌خواهد بفهمد که کلام آیت الله خامنه‌ای اشتباه بوده و تخطئه امام (ره) درست بوده است باید اشتباه بودن مبنای آیت الله خامنه‌ای و درست بودن مبنای امام (ره) را اثبات کند تا نتیجه‌گیری‌اش درست باشد. در حالی که ایشان چنین کاری نکرده است و حداقل از آقای کدیور چنین عملی بر نمی‌آید؛ چون این کار نیاز به قوه اجتهاد دارد که ایشان یقیناً چنین ملکه‌ای ندارد و اگر بدون استدلال گفته باشد چون امام گفته درست است - چنانچه لازمه کلامش همین است - فرد دیگری هم می‌تواند اشکال کند که نه، کلام آیت الله خامنه‌ای درست چون ایشان گفته است. البته جای تعجب دارد که از طرفی آقای کدیور تبیین امام (ره) از ولایت فقیه را قبول ندارد؛ اما اشکال امام را تخطئه بیانات آیت الله خامنه‌ای می‌داند. خلاصه آنکه هر اهل فنی بتواند از این تخطئه عدم اجتهاد آیت الله خامنه‌ای را بفهمد، حداقل آقای کدیور چنین صلاحیتی ندارد زیرا نه اثبات کرده است که این تخطئه درست است و نه این تخطئه را قبول دارد. لذا حق اظهار نظر در این باره را ندارد.

ج- اگر معنای تخطئه این باشد که کلام تخطئه کننده صحیح و تخطئه شونده صحیح نیست و اگر تخطئه نشانه‌ی عدم اجتهاد تخطئه شونده باشد، لازمه‌اش این است که گفته شود، نظریه ولایت فقیه امام (ره) صحیح و هر فقیه مجتهدی که این نظریه را قبول نداشته باشد چون نظریه شان باطل است مجتهد نیست؛ زیرا طبق مبنای آقای کدیور تخطئه راه کشف عدم اجتهاد است. در نتیجه بسیاری از فقها و مجتهدان صاحب نام نباید مجتهد باشند؛ چون ولایت فقیه امام را قبول ندارند.

کدیور تلاش کرده است از نامه امام استفاده کند که آیت الله خامنه‌ای مجتهد نیست در حالی که این نامه شاهد قوی بر اجتهاد آیت الله خامنه‌ای است یا حداقل شاهد قوی است که امام (ره) ایشان را مجتهد می‌دانند

د- کدیور تلاش کرده است از این تخطئه استفاده کند که آیت الله خامنه‌ای مجتهد نیست در حالی که این تخطئه شاهد قوی بر اجتهاد آیت الله خامنه‌ای است یا حداقل شاهد قوی است که امام (ره) ایشان را مجتهد می‌دانند؛ زیرا در گفته‌های امام آمده است: «... از بیانات جنابعالی در نماز جمعه این طور ظاهر می‌شود که شما حکومت را که به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم- صلی الله علیه و آله و سلم- واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام شرعی الهیه تقدم دارد، صحیح نمی‌دانید...». صحیح دانستن یا ندانستن یک نظریه فقهی منوط به اجتهاد است و تا شخص با اجتهاد خود و بررسی ادله فقهی یک نظریه را استنباط نکند پذیرش یا عدم پذیرش در مورد او قابل فرض نیست و البته بعید است آقای کدیور این مطلب را نداند.

ه- عنوانی که برای این بحث انتخاب شده «اظهار نظرهای فقهی» بوده؛ اما اشکال کدیور این بوده که آیت الله خامنه‌ای در این واقعه برخورد تقلیدی داشته است، در حالی که وی باید در بیان اشکال به بیان نظریات فتوای اشتباه اکتفاء می‌کرد؛ اما چون نمی‌دانسته که در بیان اشکال، به چه نکته‌ای اشاره کند دوباره مسئله تقلید را بیان کرده است؛ زیرا برای هر کسی واضح و روشن است که اشکال اول بی پایه و اساس است و اصلاً در باب علوم تخطئه دلالت بر عدم تخصص نیست.

و- از بیانات آیت الله خامنه‌ای که در جواب امام ارائه کرده اند، به دست می‌آید که مشی ایشان، مشی یک فرد مقلد نبوده است زیرا اولاً ایشان در جواب فرمود: «نکته‌ای که بیان آن را لازم می‌دانم آن است که بر مبنای فقهی حضرت تعالی که اینجانب سال‌ها پیش آن را از حضرت عالی آموخته و پذیرفته و بر اساس آن مشی کرده‌ام.....» و تقلید زمانی معنا دارد که بگوید آنچه از شما آموختم؛ اما آیت الله خامنه‌ای به این تعبیر اکتفا نکردند بلکه گفته‌اند: آنچه آموختم و پذیرفتم.... و کلمه پذیرفتن در یک مسئله فقهی این است که از راه ادله‌ی اجتهادی به این نتیجه رسیدم و این جز با داشتن اجتهاد معنا ندارد و ثانیاً تقلید در این مسئله زمانی مصداق پیدا می‌کند که نظریه آیت الله خامنه‌ای -به قول آقای کدیور و همفکرانشان- ولایت عامه فقیه باشد و در عین حال ایشان نظریه ولایت مطلقه فقیه امام (ره) را بپذیرد؛ در حالی که در این مورد چنین اتفاقی نیافتاده است؛ زیرا خود آیت الله خامنه‌ای تصریح دارد که من موافق نظریه ولایت مطلقه فقیه هستم و آن را پذیرفته‌ام و نسبت دادن ولایت عامه به ایشان کاملاً بدون وجه است؛ مگر اینکه آقای کدیور بهتر از خود گوینده یا نویسنده به نظریات او آگاهی داشته باشد.

ز- اما اینکه کدیور در کتاب خود مدعی است که نامه بعدی امام به جهت دلجویی بوده نه اینکه دلالت داشته باشد که آیت الله خامنه‌ای در واقع مطلع از مبانی فقهی بوده است، باید گفت که حداقل کدیور حق اظهار نظر در این رابطه را ندارد؛ زیرا اولاً وی از نیت باطنی افراد آگاه نیست لذا نمی‌داند امام به چه

نیتی آن نامه را نوشته است، ثانیاً وی بعداً معتقد می‌شود تا از امام چیزی نشنیدید نباید آن را به امام نسبت دهید؛ حال چگونه در این مسئله قاطعانه معتقد شده که امام به قصد دلجویی نامه را نوشته است «لا تقف ما لیس به علم. ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً. ان یتبعون الا الظن و ان هم الا یخرصون» در نتیجه باید تاکید داشت که کدیور در این بخش هیچ اماره‌ای بر عدم اجتهاد آیت الله خامنه‌ای پیدا نکرده است.
کد مطلب: ۷۶۴۵ | تاریخ: ۲۸/۵/۱۳۹۳

نقد کتاب «ابتدال مرجعیت شیعه» محسن کدیور (۶)؛

توبه‌ی سلمان رشدی و حکم آیت‌الله خامنه‌ای

آقای کدیور ادعا کرده که آیت‌الله خامنه‌ای گفته‌اند مرتد فطری توبه‌اش مورد قبول است و چون این حکم مخالف همه‌ی فقها بوده، اشتباه است. در نتیجه، ابراز چنین حکمی از نشانه‌های عدم اجتهاد ایشان خواهد بود. برای روشن شدن مطلب، قبل از هر امری، بررسی دقیق و فقهی گفته‌های آیت‌الله خامنه‌ای ضرورت دارد.

گروه سیاسی برهان/ حجت‌الاسلام مجید بابایی؛

ادامه‌ی نقد باب دوم

مطلب دوم: قبول توبه‌ی مرتد فطری

یکی از مسلمات در فقه اسلامی این است که اگر مرد مسلمانی کافر شود، حکم آن اعدام و مرگ است، اگرچه توبه کند، زیرا توبه‌ی او قبول نیست. به چنین کسی مرتد فطری گویند. حال آقای کدیور ادعا کرده که آیت‌الله خامنه‌ای گفته مرتد فطری توبه‌اش مورد قبول است و چون این حکم مخالف همه‌ی فقها بوده، اشتباه است. در نتیجه، ابراز چنین حکمی از نشانه‌های عدم اجتهاد ایشان خواهد بود. برای روشن شدن مطلب، ابتدا گفته‌های آیت‌الله خامنه‌ای را در این‌باره ذکر می‌کنیم تا اول صحت استناد چنین مطلبی به ایشان معلوم گردد و تا بعد بتوانیم آن را تحلیل و بررسی کنیم.

آیت‌الله خامنه‌ای در تاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۶۷ در پی حکم امام (ره)، به ارتداد و واجب قتل بودن سلمان رُستی در نماز جمعه چنین فرمودند: «مهلت اجرای حکم امام که محدودیت ندارد، بلکه روزی اجرا خواهد شد و این عنصر بدبختی که خودش را در این دردسر انداخت، جز مردن چاره‌ای دیگر برایش نیست... و این اعدام انقلابی بلاشک در مورد او اجرا خواهد شد، هرچند ممکن است توبه کند و کتاب بنویسد و از مسلمانان جهان و از امام امت معذرت‌خواهی کند و تعلقش را نسبت به کتاب تکذیب نماید که

در این صورت، ممکن [است] از سوی مردم بخشوده شود، ولی در این حالت، خود آمریکایی‌ها او را خواهند کشت و دیگر...»

نقد مطلب دوم

در این کلام آیت‌الله خامنه‌ای، هیچ شاهدهی بر عدم اجتهاد وجود ندارد، زیرا هیچ اشتباه و خطایی وجود ندارد و فقط سوءبرداشتی است که از سوی بعضی‌ها، از جمله آقای کدیور، صورت گرفته است. برای روشن شدن مطلب به نکات زیر توجه کنید:

۱. کلمه‌ی «هرچند» همان‌طوری‌که در کتب لغت فارسی به آن اشاره شده است، یک کلمه‌ی شرطی مرکب است. ادات شرط به دو جمله نیاز دارند که به آن دو جمله، شرط و جزا گفته می‌شود و معمولاً کاربرد آن‌ها این‌گونه است که جمله‌ی شرط مقدم بر جمله‌ی جزاست. مانند این جمله: «اگر آفتاب برآید، هوا روشن خواهد شد.» اما گاهی اتفاق می‌افتد که جزا مقدم بر شرط می‌شود و این امر رایجی در اکثر زبان‌هاست. مانند این جمله: «هوا روشن خواهد شد، اگر آفتاب برآید.» با توجه به این نکته، کلمه‌ی «هرچند»، چون یک کلمه‌ی شرطی است، نیازمند به شرط و جزاست. باید ببینیم شرط و جزای آن چیست.

دو احتمال در کلام وجود دارد که با هر یک از آن‌ها ادعای کدیور اشتباه و غلط از آب در خواهد آمد. احتمال اول آنکه جمله‌ی «هرچند ممکن است توبه کند» جمله‌ی شرط باشد و جملات قبل از آن جمله‌ی جزا باشد؛ یعنی جمله این‌چنین بوده باشد: «سلمان رُشتی به دستور امام روزی کشته خواهد شد، هرچند ممکن است توبه کند.» اگر جمله‌ی شرطیه این‌چنین باشد، حاکی از آن است که توبه‌ی او مورد قبول نیست، زیرا طبق جمله‌ی او، علی‌ای‌حال باید کشته شود. چون جمله‌ی شرطیه این می‌شود: «اگرچه سلمان رُشتی توبه کند، اما روزی باید کشته شود.» و این معنا کاملاً منطبق بر فتوای اکثر فقهای شیعه است و مشکلی ندارد.

در نتیجه، با این احتمال، ادعای آقای کدیور اثبات نخواهد شد. احتمال دوم آنکه جمله‌ی «هرچند ممکن است توبه کند» جمله‌ی شرط باشد و جملات بعدی جمله‌ی جزا باشند؛ یعنی جمله‌ی شرطیه این‌چنین باشد: «اگر سلمان رُشتی امکان داشته باشد توبه کند، در این صورت ممکن است از سوی مردم بخشیده شود، اما آمریکایی‌ها او را خواهند کشت.» معنای این جمله این نیست که اگر مرتد فطری توبه کرد، از نظر شرع اسلام توبه‌ی او قبول می‌شود، بلکه فقط می‌گوید شاید مردم او را ببخشند.

به تعبیر دیگر، در این جمله نیامده است که مردم باید او را ببخشند که دلالت بر قبول شدن توبه‌ی او داشته باشد، بلکه آمده است مردم شاید او را ببخشند و ممکن هست که چنین اتفاقی نیفتد و دلالتی ندارد که

آیا شرع هم او را می‌بخشد یا نه؟ در نتیجه، با این احتمال هم ادعای آقای کدیور اشتباه خواهد بود؛ یعنی آیت‌الله خامنه‌ای هرگز با این عبارت نگفته توبه‌ی مرتد فطری شرعاً مورد قبول است و هر عاقلی آن را می‌فهمد، اما چرا ایشان درک نکرد، والله عالم.

اما آنچه باعث شد که ایشان دچار سوءبرداشت شود، جمله‌ی «هرچند ممکن است توبه کند» است. ایشان خیال کرده مراد آیت‌الله خامنه‌ای این است که ممکن است توبه‌ی او مورد قبول واقع شود، در حالی که واضح است که چنین مراد نبوده است. توبه کردن و مورد قبول واقع شدن توبه، از نظر شرع، دو چیز متفاوت است و این‌همانی این دو، از جمله مغالطات کدیور است. لازم به ذکر است در همین باره، در کلام آیت‌الله خامنه‌ای جمله‌ای که دلالت بر قبول توبه‌ی مرتد فطری نماید، وجود ندارد. بر فرض هم اگر کسی فتوا دهد که توبه‌ی مرتد فطری مقبول است، ضرری به اجتهاد او نمی‌زند، زیرا فقهای از شیعه بوده‌اند که چنین فتوایی داده‌اند. همان‌طوری که کلام مرحوم صاحب جواهر دلالت بر این مطلب دارد.

۲. بر فرضی هم اگر کسی فتوا دهد که توبه‌ی مرتد فطری مقبول است، ضرری به اجتهاد او نمی‌زند، زیرا فقهای از شیعه بوده‌اند که چنین فتوایی داده‌اند. همان‌طوری که کلام مرحوم صاحب جواهر دلالت بر وجود چنین فقهای دارد. ایشان در این باره فرمودند: «مرتد فطری اسلامش مورد قبول نیست، اگرچه توبه کند و به اسلام برگردد و قتلش حتمی است و در این مسئله اگرچه بعضی اختلاف کردند و قائل به پذیرفتن توبه شدند، اما این خلاف قابل اعتنا نیست.» [۱]

ایشان پذیرفته مجتهدانی با این مسئله مخالفت کرده‌اند، اما یا به دلیل کم بودن مخالفین یا ضعیف بودن دلیل آن‌ها، قابل توجه نخواهد بود. واضح و روشن است که منظور از مخالفین، مجتهد هستند، نه مقلدین، زیرا مخالفت آن‌ها محلی از اعراب ندارد و به حساب نمی‌آید. پس می‌تواند کسی مجتهد باشد و معتقد باشد مرتد فطری توبه‌اش مورد قبول است.

۳. کسی مثل آقای کدیور که از این عبارت آیت‌الله خامنه‌ای که اصلاً دلالت بر ادعایش ندارد و خیلی واضح و روشن بوده، چنین استفاده‌ای کرده و آن را به ایشان نسبت داده است، از دو حالت خارج نیست: یا خیلی بی‌سواد بوده که حتی از این عبارت واضح و روشن، برداشتی خلاف و اشتباه داشته یا اینکه مغرضانه چنین نسبتی را به ایشان داده است. و از آنجا که خودشان اعتراف کرده‌اند که غرض سویی ندارند و ما هم شرعاً موظف هستیم فعل مسلمان را بر صحت حمل کنیم، پس معلوم می‌شود که ایشان دچار سوءفهم است.

۴. از مطالب فوق به دست می‌آید آنچه رسانه‌های غربی به مسئولین نظام نسبت دادند، مبنی بر لغو شدن حکم اعدام سلمان رُشتی در صورتی که توبه کند، یا دروغ محض بوده است یا دچار سوءبرداشت شده‌اند؛ همان چیزی که برای آقای کدیور اتفاق افتاده است، اگر بخواهیم حمل بر صحت کنیم. البته بر رسانه‌های بیگانه قطعاً این حمل خوش‌بینانه جایز نیست.

مطلب سوم: حکم موسیقی مشکوک

آقای کدیور معتقد است آیت‌الله خامنه‌ای درباره‌ی موسیقی فتوایی داده که اشتباه بوده و این اشتباه حکایت از عدم اجتهاد ایشان دارد. برای روشن شدن مطلب، متن مورد نظر را می‌آوریم و بعد مورد بررسی قرار می‌دهیم.

آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۱ اسفند سال ۱۳۶۷، در جمع طلاب در مسجد امام حسن عسگری، در مورد موسیقی-های مشتبه صداوسیما چنین فرمودند: «مسئله‌ی غنا جزء مسائلی است که امروز محل بحث فقهی علماست و امام هم مرقوم فرمودند که بسیاری از آن‌ها اشکال ندارد و خوب اگر ما شک کردیم که کدام اشکال دارد و کدام ندارد، به نظر می‌رسد که اصل برائت جاری است و بسیاری...»

نقد مطلب سوم

برای نقد مطلب سوم، به نکات زیر توجه کنید:

الف) نکته‌ی اشکال آقای کدیور در این مطلب سوم، مانند دو مطلب قبلی، خطا و اشتباه در بیان حکم فقهی است. سؤالی که از ایشان داریم این است که کدام جمله‌ی فقهی آیت‌الله خامنه‌ای در عبارت فوق خطا و اشتباه است؟ ایشان سه جمله دارند که عبارت سوم مربوط به فقه است که با این کلمات شروع می‌شود: «اگر ما شک... اصل برائت جاری...» این جمله درست و کاملاً مطابق مبانی فقهی همه‌ی فقهاست که اگر در حرمت چیزی شک کردیم، باید بگوییم حلال شرعی است و حرمتی ندارد و این چیزی است که علما آن را اصل برائت می‌خوانند. نکته‌ی مبهمی در این عبارات وجود ندارد و پاسخی که ایشان داده‌اند کاملاً مجتهدانه است، چون به دلیل حکم اشاره کرده‌اند و سخنشان تقلیدی نبوده است. ب) کدیور ادعا می‌کند اگر ایشان مجتهد بود، طور دیگر عمل می‌کرد، اما توضیح نداده چگونه تا بفهمیم ادعای وی درست است یا نه. او تأکید کرده که ایشان در مورد تطبیق بر شبهه‌ی مفهومی و مصداقیه و حکمیه دچار تردید شده‌اند، اما مطلبی که دال بر این باشد ارائه نداده است.

نتیجه

تا به حال مدرکی که دلالت بر عدم اجتهاد آیت‌الله خامنه‌ای باشد، از سوی آقای کدیور ارائه نشده است،

بلکه آنچه از سوی ایشان بیان شد، جز سوء تفاهماتی بیش نبوده که ناشی از کم‌توجهی یا بی‌سوادی ایشان است.

ادعای کدیور که امام آیت‌الله خامنه‌ای را در دو اظهار نظر فقهی تخطئه کرده، طبق اظهارات خود وی، دروغ و کذب است، زیرا امام فقط در مسئله‌ی ولایت فقیه نامه‌ای به ایشان نوشتند و در مسئله‌ی ارتداد، امام به ایشان چیزی ننوشتند.

نقد باب سوم

کدیور در این باب از کتاب خود، ادعا کرده است که آیت‌الله خامنه‌ای در بعضی از مسائل فقهی، مقلد آیت‌الله منتظری بودند و این مطلب را از آیت‌الله منتظری نقل کرده‌اند و نیز گفته‌اند که خود آیت‌الله خامنه‌ای تقلید از ایشان را در حضور جمعی از علما اظهار کرده‌اند و از آنجا که شخص مجتهد حق تقلید ندارد، بلکه شخص یا مجتهد است یا مقلد، در نتیجه، تقلید نشانه‌ی عدم اجتهاد ایشان است. اشکال و نقد

این مطلب از چند جهت قابل نقد و اشکال است:

الف) آقای کدیور در بخش اول کتاب خود، که مربوط به بررسی وضعیت اجتهاد آیت‌الله خامنه‌ای در قبل از انقلاب بود، در مقاطع متعدد زمانی، اقراراتی از آیت‌الله خامنه‌ای پیرامون تقلید از امام (ره) ذکر کردند و در آن اقرارها، دلیل تقلید از امام را اعلم بودن دانستند. همان‌طوری که تقلید مجتهد جایز نیست، تقلید غیرمجتهد از غیراعلم هم جایز نیست. اگر بپذیریم آیت‌الله خامنه‌ای امام را اعلم می‌دانسته‌اند و در نتیجه از ایشان تقلید می‌کرده‌اند، چطور می‌شود پذیرفت که مقلد شخص دیگری همچون آقای منتظری بوده‌اند که اعلم از امام نبوده، بلکه شاگرد امام بوده است و حتی امام در موارد متعدد لقب حجت‌الاسلام برای ایشان به کار می‌برده است.

ب) در فقه اسلامی آمده است برای اثبات شدن موضوعات، خبر و شهادت یک انسان عادل کافی نیست و حتماً باید دو نفر باشند و اگر بپذیریم که آقای منتظری در زمان صدور این خبر، «آقای خامنه‌ای مقلد من بوده است» عادل و مورد وثوق بوده است، اما هرگز گفته‌ی او حجیت و اعتبار شرعی ندارد.

ج) صرف وجود شاهد در یک مسئله، سبب حق بودن و ثابت بودن آن مطلب نیست، مگر اینکه بیابند شهادت دهند درست است یا نه. کدیور در این مسئله، فقط وجود شاهد را تأیید کرده و از شهادت آن‌ها ذکری به میان نیاورده است.

د) اینکه کدیور می‌گوید من خودم شنیدم ایشان گفته در مسئله‌ی موسیقی و غنا به فتوای آقای منتظری عمل می‌کرد، عمل کردن به فتوای شخصی دو معنا دارد:

۱. فرد به حکمی نرسیده، لذا تابع کسی است که چنین حکمی دارد. ۲. من به فتوایی رسیدم که هم‌رأی با فلان مجتهد است. کما اینکه این روش بعد از شیخ طوسی (ره) متداول بوده که اکثر قریب به اتفاق، تا مدت مدیدی، با اینکه مجتهد بودند، اما فتوا به فتوای شیخ می‌دادند. در نتیجه، این قرینه هم دلالت بر عدم اجتهاد ایشان ندارد.

نتیجه آنکه کدیور در فصل دوم هم نتوانسته دلیلی بر عدم اجتهاد ایشان بیاورد و اینکه در نتیجه‌ی فصل دوم نوشته است: «امام ایشان را در دو اظهار نظر فقهی تخطئه کرده است» طبق اظهارات خود وی، دروغ و کذب است، زیرا امام فقط در مسئله‌ی ولایت فقیه نامه‌ای به ایشان نوشتند و در مسئله‌ی ارتداد، امام به ایشان چیزی ننوشتند، بلکه نامه خطاب به افراد مغرض یا کج‌فهم بوده که خیال خام نداشته باشند. (*)

پی نوشت

[۱] .محمدرحمن نجفی، جواهر الکلام، جلد ۴۱، ص ۶۰۵.

کد مطلب: ۷۶۷۶ | تاریخ: ۴/۶/۱۳۹۳

نقد کتاب «ابتدال مرجعیت شیعه» محسن کدیور (۷)؛

تعابیر امام (ره) حجتی بر اجتهاد آیت‌الله خامنه‌ای

امام (ره) در به کار بردن تعابیر و القاب بسیار دقیق بودند و سعی داشتند که تعابیر با واقعیت سازگار باشند. حال کسی که در استفاده از تعابیر دقیق است، کلمه‌ی دانشمند را در مورد کسی به کار برده که بیشترین تخصص او (آیت‌الله خامنه‌ای) در علم فقه است. در نتیجه، از این تعبیر استفاده می‌شود که امام، آیت‌الله خامنه‌ای را مجتهد می‌دانسته‌اند.

گروه سیاسی برهان / حجت‌الاسلام مجید بابایی؛

نقد فصل سوم از بخش اول

آقای کدیور در این فصل، بیانات امام خمینی (ره) را در مورد آیت‌الله خامنه‌ای مورد بررسی قرار داده و نتیجه‌ای که از آن‌ها گرفته این است که هیچ‌یک از این بیانات، اجتهاد آیت‌الله خامنه‌ای را از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸ اثبات نمی‌کند. ایشان این بیانات را در دو باب دسته‌بندی کرده‌اند: اظهارات منتشر شده در زمان حیات امام (ره) و اظهارات منقول بعد از وفات امام (ره).

باب اول: اظهارات منتشر شده در زمان حیات امام

تعبیری که امام (ره) در زمان حیات خود در مورد آیت‌الله خامنه‌ای به کار بردند، به قرار زیر است: «سید الاعلام، دارای حسن سابقه، شایسته در علم و عمل، یکی از بازوهای انقلاب اسلامی، آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن، جانبداری از مبانی فقهی مربوط به ولایت فقیه و خورشیدی در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی، دانشمند محترم و...»

آقای کدیور بعد از ذکر این تعبیر، اظهار داشته است که نه تنها هیچ‌یک از این تعبیر دلالت بر اجتهاد ندارد، بلکه بعضی از آن‌ها دلالت بر عدم اجتهاد دارند. ایشان گفته که در بین این تعبیر، چهار تعبیر در مورد علمیت آیت‌الله خامنه‌ای هستند که عبارت‌اند از: ۱. دانشمند، ۲. شایسته در علم و عمل، ۳. خورشیدی در بین دوستان متعهد به اسلام و مبانی آن و ۴. آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن. و بعد اشاره کرده تعبیر یک تا سه در عرف حوزوی، کمترین دلالتی بر اجتهاد ندارند. همان‌طوری که بعضی از این‌ها در مورد غیرمجتهدین نیز به کار برده می‌شود، مثل کلمه‌ی دانشمند که در مورد مرحوم فلسفی به کار می‌رفت. چون ایشان تعبیر چهارم را جداگانه مورد بررسی قرار داده است، ما هم جداگانه آن را مطرح و نقد می‌کنیم.

نقد باب اول

در نقد این بخش به نکات زیر می‌توان اشاره داشت:

۱. کلمات دارای معانی خاصی هستند. از این رو، هر کلمه‌ای را نمی‌توان در هر معنایی استعمال کرد. در نتیجه، کاربرد کلمه‌ی دانشمند در هر معنایی صحیح نیست. دانشمند به کسی گفته می‌شود که تبحر و تخصص کافی در یک علمی داشته باشد. حال فرقی نمی‌کند محتوای علم چه چیزی بوده باشد. مثلاً دانشمند فیزیک صرفاً به کسی اطلاق نمی‌شود که اطلاعاتی در زمینه‌ی فیزیک داشته باشد، بلکه باید صاحب‌نظر باشد و همچنین دانشمند فقه به کسی گفته می‌شود که فقیه و مجتهد صاحب‌نظر باشد، نه اینکه چند صباحی در درس فقه شرکت کرده و با اصطلاحات آن آشنایی داشته باشد.
۲. روشن و بدیهی است که آیت‌الله خامنه‌ای بیشترین وقت خود در علم فقه گذرانده است؛ به‌طوری‌که تبحر و تخصص ایشان در این حوزه، بیشتر از علوم دیگر است.
۳. همان‌طوری که خودتان قبول دارید و اعتراف کرده‌اید، امام (ره) در به کار بردن تعبیر و القاب، بسیار دقیق بودند و سعی داشتند که تعبیر با واقعیت سازگار باشند.
۴. حال کسی که در استفاده از تعبیر دقیق است، یعنی امام (ره)، کلمه‌ی دانشمند را در مورد کسی به کار برده که بیشترین تخصص او (آیت‌الله خامنه‌ای) در علم فقه است. در نتیجه از این تعبیر استفاده می‌شود که امام، آیت‌الله خامنه‌ای را مجتهد می‌دانسته‌اند، وگرنه چنانچه این کلمه در کلام امام، در معنای

مجازی استعمال شود، این خود خلاف اصله الحقیقه (قاعده‌ای است که معنایش این است که هرگاه متکلمی یا نویسنده‌ای کلمه‌ای به کار برد، باید معنای حقیقی آن را اراده کند، مگر اینکه قرینه‌ای در کلام خود به کار ببرد و مقصود خود را از این کلمه روشن کند) است و تا قرینه‌ای در کلام نباشد، نمی‌توان قبول کرد.

در بین این تعبیری که امام (ره) برای آیت‌الله خامنه‌ای به کار برده‌اند، تعبیر «سید اعلام» وجود دارد. در این تعبیر، دو نکته می‌توان یافت: یکی اینکه آیت‌الله خامنه‌ای جزء بزرگان (اعلام جمع علم است به معنی بزرگ) است و دوم اینکه در بین بزرگان سرآمد همه‌ی آن‌هاست.

۵. شما گفته‌اید که کلمه‌ی دانشمند در غیرمجتهد به کار رفته است، مانند آقای فلسفی. لذا این کلمه ظهور در اجتهاد ندارد. اما این شاهد شما از چند جهت اشکال دارد. اولاً شما باید از کلام امام شاهد بیاورید، زیرا موضوع سخن ما دلالت کلام امام است و امام در مورد آقای فلسفی چنین تعبیری ندارند، زیرا ممکن است کسی که این تعبیر را به کار برده، در به کار بردن تعبیر دقیق نباشد. ثانیاً شما چرا قبول دارید که کلمه‌ی دانشمند در مورد آقای فلسفی دلالت بر اجتهاد ندارد؟ تنها دلیلش این است که علم به عدم اجتهاد او دارید و این دلیل می‌شود که کلمه‌ی دانشمند را در غیرمعنای اجتهاد به کار ببرید؛ یعنی در مورد آقای فلسفی قرینه‌ی خارجی وجود دارد، در حالی که سخن ما در دلالت کلمه‌ی دانشمند بر اجتهاد، بدون قرینه است. می‌خواهیم بفهمیم خود عنوان دانشمند چه دلالتی دارد. ثالثاً ما هم قبول داریم که کلمه‌ی دانشمند معنای مطابقی آن مجتهد نیست، بلکه معنای مطابقی آن کسی است که در علم خاصی تبحر و تخصص دارد. حال اگر در مورد کسی به کار برده شود که بیشترین تخصص او فقه باشد، یقیناً به معنای اجتهاد خواهد بود. در مورد آقای فلسفی هم در معنای حقیقی و مطابقی خود به کار رفته است، زیرا او بیشترین تخصصش در خطابه بوده است.

۶. اما تعبیر «خورشیدی در بین دوستان و...» اگرچه به دلالت مطابقی، دلالت بر اجتهاد ندارد، اما به دلالت التزامی، می‌تواند دلالت داشته باشد، زیرا این تعبیر را در مورد کسی به کار می‌بریم که در بین افراد دیگر، از جایگاه برتر و بالاتری برخوردار است و با توجه به اینکه در بین دوستان و یاران امام، یقیناً مجتهدین متعددی وجود داشتند، پس باید کسی که در رأس همه‌ی این‌هاست و خورشید آن‌ها به حساب می‌آید، به طریق اولی، مجتهد باشد.

۷. همچنین تعبیر «شایسته در علم و عمل» می‌تواند دلالت بر اجتهاد داشته باشد، زیرا معنای این تعبیر آن است که صاحب صفت، سزاوار است که به او اطلاق عالم گردد و نیز سزاوار صفت عامل است. حال به تعبیر امام، آیت‌الله خامنه‌ای سزاوار است که به او عالم گفته شود و علمی هم که آیت‌الله خامنه‌ای

به خاطر آن سزاوار صفت عالم است، فقه است و تا زمانی که شخصی تخصص در علمی نداشته باشد، سزاوار صفت عالم نیست. در نتیجه، مراد مرحوم امام این بوده که ایشان سزاوار صفت فقیه و مجتهد است، زیرا چنین کسی سزاوار صفت عالم فقه است.

۸. در بین این تعبیری که امام (ره) برای آیت‌الله خامنه‌ای به کار برده‌اند، تعبیر «سید اعلام» وجود دارد. در این تعبیر، دو نکته می‌توان یافت: یکی اینکه آیت‌الله خامنه‌ای جزء بزرگان (اعلام جمع علم است به معنی بزرگ) است و دوم اینکه در بین بزرگان، سرآمد همه‌ی آنهاست. با توجه به اینکه در آن زمان، افرادی مثل آقای منتظری و شهید بهشتی جزء این اعلام بودند و مجتهد بودند و امام، آیت‌الله خامنه‌ای را حتی سرآمد این‌ها دانسته است، می‌توان نتیجه گرفت که امام ایشان را مجتهد می‌دانسته است. و اما در مورد تعبیر چهارم باید گفت که آقای کدیور در مورد تعبیر «آشنا به مسائل فقهی و...» چنین اظهار نظر می‌کند که این تعبیر نه تنها دلالت بر اجتهاد ندارد، بلکه دلالت بر عدم اجتهاد دارد، زیرا اولاً نهایت دلالت این عنوان، آشنایی با مسائل فقهی است و نه بیشتر و این عنوان در عرف حوزوی بر اجتهاد مطلق دلالت ندارد و تنها اشعار به اجتهاد تجزی دارد، زیرا هر طلبه‌ی مستعدی با چندین سال درس خارج، آشنا به مسائل فقهی خواهد بود و هر طلبه‌ی فاضل شاگرد آیت‌الله خمینی، از مبانی مربوط به ولایت مطلقه‌ی فقیه جداً جانبداری می‌کند. ثانیاً وقتی آیت‌الله خمینی، آقای خامنه‌ای را در مورد اظهار نظر در مسئله‌ی ولایت فقیه تخطئه کرد، بعداً ایشان را با عنوان آشنا به مسائل فقهی معرفی کرد، در حالی که وقتی آقای محمدحسن قدیری را در مسئله‌ی فتوای به حرمت شطرنج، تخطئه کرد، ایشان را با عنوان «مجتهد و صاحب نظر در فقه» معرفی کرد و این تفاوت در تعبیر، گویای این است که ایشان، آقای قدیری را مجتهد دانسته و برای آقای خامنه‌ای چنین مقامی قائل نبوده است.

در نقد این بیان می‌توان به نکات زیر توجه کرد:

۱. نویسنده‌ی کتاب با توجه به چه شاهد و مدرکی می‌گوید که تعبیر «آشنا به مسائل فقهی» در عرف حوزوی، دلالت به اجتهاد ندارد. کدیور برای این ادعای خود، حتی یک مدرک و شاهد ارائه نداده و صرف ادعا چیزی را ثابت نمی‌کند، زیرا در جواب چنین ادعایی، کسی می‌تواند ادعا کند که این تعبیر حتماً دلالت بر اجتهاد مطلق دارد و اگر بگوید که خود حوزوی هست، لذا هم مدعی است و هم شاهد. باز در جواب می‌توان گفت کسی که نویسنده‌ی این نقد است، ادعای حوزوی بودن دارد و شهادت می‌دهد چنین چیزی در عرف حوزه شاهی ندارد. از آقای کدیور تعجب می‌کنم به‌جای اینکه در تعبیر دقت کند و برای احراز ظهور، اصول و قواعد الفاظ را در این بحث به کار برد، صرفاً ادعای بدون دلیل و مدرکی ارائه می‌دهد و انسان را به یاد این ضرب‌المثل می‌اندازد: «الغریق یتشبث بكل حشیش»

آنچه مسلم و قطعی است، تعبیر «آشنا به مسائل فقهی» ظهور و دلالت بر اجتهاد دارد و هرگز مراد از آن، آشنایی شخص مقلد به مسائل فقهی نیست.

۲. در عبارت «آشنا به مسائل فقهی»، ترکیب «مسائل فقهی» یک ترکیب اضافی است (کلمه‌ی مسائل مضاف و کلمه‌ی فقهی مضاف‌الیه) و کلمه‌ی مسائل جمع است و در قواعد باب الفاظ ثابت شده است که جمع مضاف، دلالت بر عموم می‌کند و معنایش این است که همه‌ی مسائل فقهی. با توجه به اینکه شما قبول کردید که آشنا بودن به مسائل فقهی، معنایش این است که سبب آشنایی با اجتهاد است، نه تقلید، می‌توان نتیجه گرفت که تعبیر آشنا به مسائل فقهی در حق کسی به کار برده می‌شود که به همه‌ی مسائل فقهی از راه اجتهاد آشنایی داشته باشد. در نتیجه، آن جمله‌ی جناب کدیور که «هر طلبه‌ی مستعدی با چندین سال درس خارج، آشنا به مسائل فقهی خواهد بود» کاملاً اشتباه است، زیرا مراد مورد اشاره‌ی کدیور، آشنایی به بعضی است، در حالی که تعبیر با آشنایی به کل سازگار است.

۳. آنچه مسلم و قطعی است، تعبیر «آشنا به مسائل فقهی» ظهور و دلالت بر اجتهاد دارد و هرگز مراد از آن آشنایی شخص مقلد به مسائل فقهی نیست. منتها بحث این است که دلالت بر اجتهاد مطلق دارد یا فقط بیانگر اجتهاد متجزی است. در نتیجه، سخن جناب کدیور «تعبیر آشنا به مسائل فقهی تنها اشعار به اجتهاد تجزی دارد.» باطل است، زیرا کلمه‌ی اشعار را زمانی به کار می‌برند که کلام به مرحله‌ی دلالت و ظهور نرسد، در حالی که دلالت و ظهور کلام بر اصل اجتهاد قطعی است.

۴. اگر نپذیریم که تعبیر «آشنا به مسائل فقهی» دلالت بر خصوص مجتهد مطلق دارد، یک مفهوم عامی است که در این کانتکس و سیاق، شامل مجتهد مطلق و مجتهد متجزی می‌شود، زیرا هم مجتهد مطلق آشنا به مسائل فقهی است و هم مجتهد متجزی. و اگر یک مفهوم دو مصداق متباین داشت که تحقق آن دو مصداق در یک فرد ممکن نبود، دلالت بر هیچ‌یک از آن دو معنا در فرد ندارد؛ یعنی کلام مجمل می‌شود. از آقای کدیور باید پرسید که با ادعای حوزوی بودن، جای تعجب است که ادعا می‌کنید این تعبیر دلالت بر عدم اجتهاد مطلق است، زیرا نهایت ادعایی که نویسنده‌ی کتاب می‌تواند داشته باشد این است که این سخن دلالت بر اجتهاد مطلق ندارد، نه اینکه دلالت بر عدم اجتهاد مطلق دارد.

۵. بر فرض که قبول کنیم تعبیر «آشنا به مسائل فقهی» اصلاً دلالت بر اجتهاد ندارد. ادعای آقای کدیور مبنی بر عدم اجتهاد مطلق آیت‌الله خامنه‌ای هم قابل اثبات نیست. یا به تعبیر دیگر، این ادعا که «این کلام دلالت بر عدم اجتهاد ندارد.» قابل اثبات نیست، زیرا برای رسیدن به این مرحله از نتیجه، آقای کدیور باید دو گام برمی‌داشت. اول آنکه اثبات می‌کرد تعبیر «آشنا به مسائل فقهی» صرفاً معنایش این است که شخص اطلاع از مسائل فقهی دارد و بیش از این دلالت ندارد. دوم آنکه حال که دلالت بر اجتهاد ندارد،

پس دلالت بر عدم اجتهاد دارد. در حالی که نویسنده نمی‌تواند قدم دوم را بردارد، زیرا جناب کدیور از جمله‌ای که دارای لقب است، مفهوم‌گیری می‌کند؛ یعنی از مفهوم لقب استفاده می‌کند، در حالی که به اتفاق همه‌ی علما معتقدند که لقب مفهوم ندارد. مثل اینکه فردی بخواهد بگوید جمله‌ی «حسین عالم است.» دلالت دارد بر اینکه او تاجر نیست و استدلال جناب کدیور هم این باشد: چون جمله‌ی «حسین عالم است.» دلالت بر تاجر بودن او ندارد، پس دلالت بر عدم تجارت حسین دارد. چنین نتیجه‌ای بدیهی‌البطالان است. هرچند این جمله دلالت بر تجارت او ندارد، اما معنایش این نیست که دلالت بر عدم تجارت داشته باشد و به تعبیر دیگر، اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند.

۶. آقای کدیور در بخشی از استدلال خود می‌نویسد که تعبیر «... آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن، از مبانی مربوط به ولایت فقیه جداً جانب‌داری می‌کند.» دلالت بر عدم اجتهاد دارد، زیرا «هر طلبه‌ای فاضل شاگرد آیت‌الله خمینی از مبانی مربوط به ولایت مطلقه‌ی فقیه جداً جانب‌داری می‌کند.» این سخن در حالی مطرح می‌شود که از چند جهت بدان اشکال وارد است. اولاً دفاع و جانب‌داری از یک نظریه در حوزه، زمانی معنا پیدا می‌کند که از طریق استدلال و برهان باشد و وقتی شخصی از راه برهان استدلال می‌کند، یعنی آن را پذیرفته است و این همان اجتهاد است. ثانیاً مرحوم امام شاگردانی داشتند که از ولایت فقیه امام عدول کردند و دفاع و جانب‌داری نکردند، مثل آقای منتظری که تفسیری کاملاً متفاوت با امام داشتند. پس چنین نبوده هر کسی که شاگرد امام بوده، نظریات او را قبول کرده باشد، بلکه هر که قبول کرده، از راه اجتهاد پذیرفته است و هر قبول نکرده، از راه اجتهاد قبول نکرده است؛ مثل سایر اقوال و نظریات فقهی. ولایت فقیه از این جهت فرقی با سایر مسائل فقهی ندارد.

کد مطلب: ۷۷۳۳ | تاریخ: ۱۳۹۳/۶/۱۸

نقد کتاب «ابتدال مرجعیت شیعه» محسن کدیور (۸)؛

نقل نزدیکان امام (ره) حجتی بر اجتهاد آیت‌الله خامنه‌ای

آقای هاشمی در جلسه‌ای با حضور سران سه قوه، نخست‌وزیر و حاج احمدآقا، به امام عرض می‌کند اگر آقای منتظری از قائم‌مقامی برکنار گردد، ما با قانون اساسی مشکل داریم، زیرا ممکن است خلأ رهبری پیش آید. امام (ره) فرمودند که خلأ رهبری پیش نمی‌آید، شما آدم دارید [...]: این آقای خامنه‌ای.

گروه سیاسی برهان / حجت‌الاسلام مجید بابایی؛

باب دوم: اظهارات شفاهی منقول بعد از فوت امام

آقای کدیور در این بخش به سه اظهار نظر اشاره می‌کند و دلالت آن‌ها را بر اجتهاد مطلق آیت‌الله خامنه‌ای زیر سؤال می‌برد. ما ابتدا این نقل قول‌ها را از زبان ایشان نقل می‌کنیم و سپس به نقد آن‌ها خواهیم پرداخت.

نقل قول اول: آقای هاشمی در جلسه‌ای با حضور سران سه قوه، نخست‌وزیر و حاج احمدآقا، به امام عرض می‌کند اگر آقای منتظری از قائم‌مقامی برکنار گردد، ما با قانون اساسی مشکل داریم، زیرا ممکن است خلأ رهبری پیش آید. امام (ره) فرمودند که خلأ رهبری پیش نمی‌آید، شما آدم دارید [...] : این آقای خامنه‌ای. بعد از سید احمد خمینی نقل می‌کند که امام خمینی وقتی آقای خامنه‌ای به سفر کره رفته بودند و امام تصاویر این سفر را از تلویزیون مشاهده می‌کردند، گفته بودند که الحق ایشان شایستگی رهبری را دارند. [۱]

نقل قول دوم: مرحوم سید احمد خمینی شهادت دادند: «حضرت امام بارها از جنابعالی (آقای خامنه‌ای) به‌عنوان مجتهدی مسلم و بهترین فرد برای رهبری نام بردند.» [۲]

نقل قول سوم: از خانم دکتر زهرا مصطفوی دختر امام (ره): «... من مدت‌ها قبل از برکناری قائم‌مقام رهبری، شخصاً از محضر ایشان درباره‌ی رهبری پرسیدم و ایشان آیت‌الله خامنه‌ای را نام بردند و پرسیدم که آیا شرط مرجعیت و اعلیت در رهبری لازم نیست و ایشان نفی کردند و از مراتب علمی ایشان پرسیدم و صریحاً فرمودند که ایشان اجتهادی را که در ولی‌فقیه لازم است، دارد.» [۳]

با توجه به اینکه اجتهاد مطلق از شروط اساسی رهبری نظام بوده و امام (ره) هم آن را قبول داشته است، در نتیجه، معنای کلام امام (ایشان شایسته‌ی رهبری است)، اثبات اجتهاد مطلق آیت‌الله خامنه‌ای از نظر ایشان خواهد بود و علاوه بر آن، صریح کلام مرحوم احمدآقا و دختر امام، بیان اجتهاد مورد نیاز رهبری، یعنی اجتهاد مطلق، است.

اما آقای کدیور این دلالت را قبول ندارد و اشکالاتی را بیان کرده است که عبارت‌اند از:
اشکال اول

هریک از این شاهدان در اظهار نظر دیگر، خلاف اظهار نظر اولی بیان کرده‌اند. در نتیجه، اظهار نظر اولی آن‌ها فاقد اعتبار است.

اما سرکار خانم زهرا مصطفوی در اظهار نظر دیگری فرموده‌اند: «همان روزی که تأیید امام بر رهبری جنابعالی را از زبان امام شنیدم... تأیید صلاحیت برادر هاشمی را هم شنیدم، زیرا امام بعد از نام شما، نام ایشان را ذکر کردند...» [۴]

آیت‌الله موسوی اردبیلی چنین اظهار نظر کردند: «وقتی بعد از برکناری آقای منتظری، ما (سران سه قوه، نخست‌وزیر آقای موسوی و حاج احمدآقا) به پیش امام رفتیم و ابراز کردیم که بعد از شما کسی را نداریم، امام در جواب گفتند یکی از شماها و به آقایان خامنه‌ای و هاشمی و اردبیلی اشاره کردند.» نقل قول از یکی از اطرافیان امام: «...حدوداً در اوایل اردیبهشت ۱۳۶۸، به دخترش خانم زهرا مصطفوی و برخی دیگر از اعضای بیت خود گفته که گزینه‌هایی مثل آقای خامنه‌ای و آقای هاشمی رفسنجانی و امثال این‌ها برای رهبری مناسب هستند.» [۵]

نقد اشکال اول

۱. خلاف واقع بودن اظهارات دوم با اظهارات اول در صورتی است که بین آن‌ها تنافی باشد و به تعبیر علمای اصول، تعارض بین دو بیان لفظی باشد. تنافی در صورتی بین دو بیان و اظهار نظر رخ می‌دهد که رابطه‌ی بین آن‌ها تناقض یا تضاد باشد. مثلاً بین این جملات تنافی وجود دارد: «حسین آمده است.» و «حسین نیامده است.» یا «حسین مشغول نوشتن است.» و «حسین مشغول کار در مزرعه است.» بین دو جمله‌ی اول رابطه‌ی تناقض و بین دو جمله‌ی بعدی، تضاد برقرار است. به‌طور کلی، در صورتی می‌توان گفت یکی از این جملات خلاف واقع است که نشود آن‌ها را با هم جمع کرد، بلکه صدق یکی، دلیل کذب دیگری است، مانند دو جمله‌ی قبل. در حالی که بین این دو اظهار نظر که از سوی بعضی بیان شده است، اصلاً تنافی وجود ندارد، بلکه قابل جمع هستند.

برای روشن شدن موضوع، ابتدا موردی را ذکر می‌کنیم و بعد دلیل عدم تنافی را توضیح می‌دهیم. مثلاً خداوند در یک آیه می‌فرماید: «الله ولی الذین آمنوا...» (خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند...) و در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یوتون الزکاه و هم راکعون» (همانا ولی شما خدا و رسولش و کسانی که ایمان آورده‌اند آنانی که نماز می‌خوانند و در حالی که در رکوع هستند زکات می‌پردازند.) به این دو آیه دقت کنید. در آیه‌ی اول، فقط خدا به‌عنوان ولی معرفی شده است، اما در آیه‌ی دوم ولی سه مصداق دارد: خدا، رسول اکرم (ص) و حضرت علی (ع) که آیه در مورد ایشان نازل شده است.

طبق فرمایش آقای کدیور، باید یکی از آیات خلاف واقع باشد، چون آیه‌ی اول گفته خدا ولی است و آیه‌ی دوم غیر خدا را هم ولی دانسته است. در حالی که چنین برداشتی کاملاً اشتباه است، زیرا لازمه‌اش این است که به خداوند نسبت کذب داده شود. دلیل عدم تنافی این دو آیه این است که اگر قرار بر تنافی این دو آیه باشد، باید آیه‌ی اول دو معنا داشته باشد: اولاً خدا ولی است و ثانیاً کسی دیگر هرگز ولی نخواهد بود. در این صورت، اگر آیه‌ی دیگری ولایت شخص دیگری را اثبات کند، در تنافی و تعارض با این آیه

است. اما آیهی اول فقط دلالت بر معنای اول دارد که خدا ولی است و نمی‌گوید کس دیگر ولی نیست؛ اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند. در مسئلهی اظهارات هم قضیه به همین منوال است، زیرا در هیچ‌یک از این اظهارات نیامده که امام فقط آیت‌الله خامنه‌ای را برای رهبری معرفی کرده‌اند تا با اظهارات بعدی در تنافی باشد. (آقای کدیور اصلاً در به کار بردن تعبیر دقیق نیستند و به لوازم حرف‌هایشان توجه ندارند.) با توجه به اینکه اجتهاد مطلق از شروط اساسی رهبری نظام بوده و امام (ره) هم آن را قبول داشته است، در نتیجه، معنای کلام امام (ایشان شایسته‌ی رهبری است) اثبات اجتهاد مطلق آیت‌الله خامنه‌ای از نظر ایشان خواهد بود و علاوه بر آن، صریح کلام مرحوم احمدآقا و دختر امام، بیان اجتهاد مورد نیاز رهبری، یعنی اجتهاد مطلق، است.

۲. اگر کلام آقای کدیور درست باشد و معلوم شود اظهارات اول خلاف واقع است، این نشان‌دهنده این است که ایشان دارند پسر و دختر مرحوم امام را متهم به دروغ‌گویی می‌کنند، در حالی که جزء واجبات مسلم است که فعل هر مؤمنی را باید حمل بر صحت تکلیفی کرد و فعل هر مؤمنی را باید از شائبه‌ی گناه پاک کرد و این اتهام گناه، ناشی از برداشت غلط و اشتباه ایشان است که فکر کردند اظهارات دلالت بر تعیین شخص آیت‌الله خامنه‌ای دارد.

۳. بر فرض قبول کنیم اظهارات اول خلاف واقع بوده و آنچه درست است اظهارات بعدی است. مفاد اظهارات بعدی این است که علاوه بر آیت‌الله خامنه‌ای، اشخاص دیگر هم صلاحیت رهبری را دارند. سؤال ما از آقای کدیور این است که ایشان چه نتیجه‌ای از این جمله می‌خواهند بگیرند؟ اگر می‌خواهند نتیجه بگیرند که آیت‌الله خامنه‌ای مجتهد نبودند، کاملاً در اشتباه هستند، زیرا این جمله هم اجتهاد آیت‌الله خامنه‌ای را اثبات می‌کند و هم دیگران را. همچنین اگر بخواهند بگویند که چنانچه اظهارات دوم موقع رأی‌گیری خبرگان بیان می‌شد، آیت‌الله خامنه‌ای برای رهبری انتخاب نمی‌شد، باید در جواب ایشان گفت که شما به رهبریت ایشان اشکال نداشتید، بلکه مرجعیت ایشان را نتوانستید بپذیرید و این خروج از بحث و مغالطه خواهد بود.

۴. مرحوم احمدآقا دو اظهار نظر از امام (ره) در مورد آیت‌الله خامنه‌ای ذکر کردند:

(الف) ایشان شایسته‌ی رهبری است.

(ب) ایشان مجتهد مسلم است.

این اظهار نظر ۱ در یک زمان و در یک مکان نبوده است. آقای کدیور به‌وسیله‌ی اظهار نظر دوم دختر امام و اشخاص دیگر، اظهار نظر اول احمدآقا را نپذیرفتند، چون با هم تنافی داشت. اما اظهار نظر دوم امام را که ایشان مجتهد مسلم است، با چه اظهاری رد کرده‌اند؟ یعنی آنچه از اظهارات دوم دختر امام به

دست می‌آید این است که آیت‌الله خامنه‌ای متعیناً از سوی امام برای رهبری معرفی نشدند، بلکه دیگران هم بودند، اما دیگر استفاده نمی‌شود که ایشان مجتهد هم نبوده است.

اشکال دوم

تمام این اظهارات فاقد اعتبار است، زیرا مرحوم امام در وصیت‌نامه‌ی خود فرمودند که هرآنچه به من نسبت می‌دهید، در صورتی که این شروط را داشته باشد، صحیح است: شنیدن از خود من، دیدن خط و امضای من در صورتی که کارشناسان تأیید کنند و یا در سیمای جمهوری اسلامی چیزی گفته باشم. از آنجا که این نقل‌قول‌ها هیچ‌یک از این شرایط را ندارند، پس فاقد اعتبار هستند.

نقد اشکال دوم

این اشکال بدان معناست که به همان دلیلی که کدیور از وصیت‌نامه‌ی امام نقل‌قول کردند، نقل‌قول‌های دوم که ایشان بر زبان می‌رانند نیز نمی‌تواند از سوی ایشان مورد استفاده قرار گیرد. ضمن اینکه باید توجه داشت حتی اگر این نقل‌قول‌ها را فاقد اعتبار بدانیم، دلیل بر عدم اجتهاد آیت‌الله خامنه‌ای نیست. البته باید مدنظر داشت بهترین کارشناسانی که در وصیت‌نامه‌ی امام مورد اشاره قرار گرفته‌اند، نزدیکان امام مانند سید احمد و دختر امام هستند که این اظهارات را نقل کرده‌اند. اظهارات آن‌ها به همین دلیل، دارای اعتبار است. برای اینکه این مطلب کاملاً جا بیفتد که نظر احمدآقا (ره) در اموری که صدا و خط امام وجود ندارد، حجت و معتبر است، به متن زیر از صحیفه‌ی امام توجه کنید: سید احمد در نامه‌ای به امام (ره) می‌نویسد:

«یکی دیگر از مسائلی که خوب است حضرت‌عالی برای آن فکری کنید، این است که آنچه از حضرت‌عالی منتشر شده است در جراید و صداوسیما و حتی در بولتن‌ها، به یک صورت نیست. گاهی دیده شده در روزنامه‌ای و یا مجله‌ای به علل مختلف، چه سیاسی و چه غیرسیاسی و یا سهواً جمله و یا جملاتی از لابه‌لای اعلامیه‌ها و یا سخنرانی‌ها در روزنامه‌ای آورده شده و در روزنامه‌ی دیگر نیامده است. کدام را باید اصل قرار داد؟ آن متنی که این جمله را دارد و یا متنی که فاقد آن جمله است؟ بدیهی است این تردید در جایی است که دسترسی به صدا و خط حضرت‌عالی نیست و این هم بسیار است؛ چراکه خیلی وقت‌هاست که صحبت‌های جناب‌عالی را من و یا یکی دیگر از دوستان می‌نویسیم و بعد از تصویب شما، به مطبوعات و غیره می‌دهیم، چه کسی باید تشخیص دهد آن جمله از حضرت‌عالی است یا نه؟»

امام (ره) در جواب چنین می‌نویسد:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

فرزند عزیزم، احمد (حفظه الله تعالى و آئده)

از آنجا که شما را بحمدالله تعالى در مسائل سیاسی و اجتماعی صاحب نظر می دانم و در تمامی فرازونشیبها در کنار من بوده ای و هستی و با صداقت و کیاست، امور سیاسی و اجتماعی اینجانب را متصدی هستی، لهذا شما را برای تنظیم و تدوین کلیه مسائل مربوط به خود (که بسا در رسانه های گروهی اختلافات و اشتباهاتی رخ داده است) انتخاب می نمایم و از خداوند متعال، که حاضر و ناظر است، توفیقات شما را خواستارم. امید است با صرف وقت و دقت نظر، این امر را به پایان برسانی.» [۶]

[۱]. بازسازی و سازندگی: کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی، ۱۳۶۸، ص ۱۵۱.

[۲]. پیام تبریک یادگار امام به رهبر جدید، رسالت، ۱۶ خرداد ۱۳۶۸.

[۳]. روزنامه ای اطلاعات، ۱ آذر ۱۳۷۶، ص ۲.

[۴]. روزنامه ای بهار، نامه به رهبری، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲.

[۵]. سایت جرس، ۳ خرداد ۱۳۹۲.

[۶]. صحیفه ای امام، جلد ۲۱، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

کد مطلب: ۷۷۵۱ | تاریخ: ۲۵/۶/۱۳۹۳

نقد کتاب «ابتدال مرجعیت شیعه» محسن کدیور (۹)؛

تمسک به کذب و توهین برای رد اجتهاد آیت الله خامنه ای

متهم کردن افراد به کذب در مسائل علمی، در حالی که دلیلی قطعی بر وجود کذب نیست، هم حرام است و هم نشانه ای ضعف استدلال کننده. دین اسلام به خبر انسان عادل، حجیت و اعتبار داده و معنای حجیت و اعتبار خبر عادل این است که احتمال کذب در خبر او را باید منتفی فرض کرد، مگر اینکه یقین به کذب داشته باشیم.

گروه سیاسی برهان/ حجت الاسلام مجید بابایی؛ در قسمت قبل به دو اشکال از باب دوم، یعنی اظهارات شفاهی منقول بعد از فوت امام، پاسخ گفته شد. اینک به اشکالات بعدی آقای کدیور در این باب پاسخ گفته می شود.

اشکال سوم

اشکال سوم از سه بخش تشکیل می شود که در حقیقت، سه احتمالی است که در مورد مرحوم سید احمد داده می شود: اولاً ایشان اگر زنده بود، ممکن بود از اظهارات خود مانند خواهرش برگردد. ثانیاً ایشان

که نقل می کند امام بار ها واژه‌ی مجتهد مسلم را در مورد آقای خامنه ای به کار برده است، شاید معنای اجتهاد مسلم را درست درک نکرده باشد و ثالثاً شاید سید احمد به خاطر مصلحت نظام، دروغ گفته باشد و یک امر خلاف واقع را جعل کرده باشد.

نقد اشکال سوم

۱. همان طوری که قبلاً اشاره شد، بین این دو اظهار نظر، یعنی «امام آقای خامنه ای را برای رهبری نظام معرفی کرد» و «امام آقای خامنه ای و افراد دیگر را معرفی کرد»، تنافی وجود ندارد تا برگشتن از اظهار اول به دوم مشکلی ایجاد کند، بلکه هر دو، اجتهاد مطلق را در مورد آیت الله خامنه ای اثبات می-کند.

۲. تنافی و تعارض بین دو جمله، زمانی است که دو جمله متنافی داشته باشیم و وقتی اظهار نظر خلاف واقع به زعم ایشان وجود ندارد، معنا ندارد بحثی کنیم و صرف احتمال و امکان، دردی را در مسائل علمی دوا نمی کند.

۲. وقتی نگاه اجمالی به خاندان مرحوم امام بیندازیم، به آسانی می توانیم دریابیم که افراد این خانواده، چه زن و چه مرد، در مسائل علمی دارای هوش و استعداد بالایی هستند. تعبیر امام در مورد مرحوم آقا مصطفی که امید آینده‌ی اسلام بود و وجود فرزندان مرحوم سید احمد که هر یک از آن‌ها جزء اساتید سطوح عالی حوزه هستند، شاهد صدقی بر این مدعاست. لذا متهم کردن سید احمد خمینی به اینکه حتی مفهوم مجتهد مسلم را درست درک نکرده است، کاملاً خلاف واقع و توهین بزرگی به آن جناب خواهد بود. مجتهد مسلم، مفهوم ساده ای است که هر طلبه‌ی متوسطی در آن زمان، با خواندن کتاب «معالم‌الاصول» که در سطوح ابتدایی خوانده می شود، به راحتی می تواند آن را درک و فهم کند.

۳. متهم کردن افراد به نفهمیدن و کم‌سوادی یا بی‌سوادی، در بحث های علمی جایگاهی ندارد و امری ناپسند است، اما آقای کدیور با طرح این اشکالات ضعیف و مطالبی که اساس و پایه‌ی علمی ندارند، انسان را مجبور می کند که تعبیر آقای مؤمن را درباره‌ی او (که آقای کدیور در دوران طلبگی طلبه‌ی تنبلی بودند) به کار برد و اعتقاد به آن هم داشته باشد، زیرا اولاً باید به یاد آقای کدیور بیندازیم که در مباحث اصولی (که ایشان برای این مسائل ظاهراً ارزش قائل است)، آمده است که ظواهر الفاظ حجت هستند و تنها دلیل آن بنای عقلاست. یعنی هر انسان عاقلی در رساندن مرادات خود، به ظواهر الفاظ تکیه می کند و این ظواهر برای هر انسان عاقلی حجت و اعتبار دارد. مبنای عمل عقلا این است که احتمالاتی که باعث از بین بردن ظهور می گردد منتفی می دانند؛ مثل احتمال خطا، غفلت و

مجموعه‌ی احتمالاتی که باعث از بین رفتن ظهور می شود. مگر اینکه آقای کدیور روشی غیر از روش عقلا داشته باشد که در این صورت، باید بحث با او را کنار گذاشت.

ثانیاً عدم درک خبردهنده، هیچ‌گاه به اعتبار و حجیت خبر، ضرری نمی رساند. مانند روایاتی که از روات نقل شده و به دست فقهای ما رسیده است، زیرا بدیهی است که فقهای ما بهتر از راویان روات کلمات معصومین را می-فهمند؛ همان‌طور که خود معصومین به این مطلب اشاره کرده‌اند: «رُبَّ حَامِلٍ فِقِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ» (چه بسا راویان ما روایت را به دست کسی می رسانند که فقیه تر است).

۴. متهم کردن افراد به کذب در مسائل علمی، در حالی که دلیلی قطعی بر وجود کذب نیست، هم حرام است و مشمول روایت «مَنْ اتَّهَمَ إِخَاهَ الْمُؤْمِنِ فَهُوَ مُلْعُونٌ» (کسی که برادر مؤمن خود را اتهام گناه بزند، مورد لعن خداست) قرار می گیرد و هم نشانه‌ی ضعف شخص استدلال‌کننده است. در حالی که دین به ما دستور داده است در صورتی که یقین به فعل حرام نداریم، مؤمن را تبرئه کنید و فعل او را بر غیرگناه حمل کنیم و حتی اگر یقین به انجام دادن فعل حرام از او داریم، باید فعل او را توجیه کنیم که از حالت گناه خارج شود. باز هم باید یادآوری کنیم که دین اسلام به خبر انسان عادل، حجیت و اعتبار داده و معنای حجیت و اعتبار خبر عادل این است که احتمال کذب در خبر او را باید منتفی فرض کرد، مگر اینکه یقین به کذب داشته باشیم و آنچه از ناحیه‌ی آقای کدیور ارائه شد، احتمال کذب است و این احتمال در این مسئله جایگاهی ندارد. نتیجه آنکه زمانی ایشان می توانند مسئله‌ی مصلحت نظام را مطرح کنند که اثبات کنند سید احمد خمینی به همه‌ی ملت دروغ گفته است، منتها دروغ او به‌خاطر مصلحت نظام، حرام نبوده است؛ در حالی که ایشان فقط احتمال را مطرح کرده اند.

۶. ایشان در اول بحث خود، ادعا کرده‌اند که انصاف را در بحث رعایت خواهند کرد و طالب حق هستند. آیا متهم کردن افراد به نفهمیدن و دروغ گفتن، بدون اینکه مدرکی ارائه شود، انصاف است؟ خوانندگان باید قضاوت کنند!

اشکال چهارم و پنجم

اصلاً چنین واقعیتی اتفاق نیفتاد که امام، آقای خامنه ای را برای رهبری معرفی کند، بلکه این دروغی است که آقای هاشمی درست کرد و احمد خمینی تأیید کرد و آیت‌الله اردبیلی هم آن را پذیرفت. در ضمن، دختر امام هم به‌دروغ آن را نقل کرده و همه‌ی آن‌ها به‌خاطر مصلحت نظام بوده است. دلیل اینکه این سناریو را آقای هاشمی چید، اتفاقات ناگواری است که برای ایشان بعداً افتاده که در حقیقت، جزای اشتباهاتش بوده است.

یکی از نشانه های ادعای فاسد داشتن، نتایج فاسد است. ایشان برای اثبات کردن ادعای خود که امام اجتهاد آیت‌الله خامنه ای را امضا نکرده اند، مجبور شده‌اند اتهامات بزرگی به شخصیت های نامی این کشور بزنند؛ بی‌آنکه دلیلی برای آن ذکر کنند و خوانندگان را قانع کنند و این خود به‌تنهایی می تواند مهر بطلان بر همه‌ی ادعا های ایشان باشد.

نقد اشکال چهارم و پنجم

۱. انسان واقعاً خجالت می کشد که به این سخنان بی‌ارزش جواب دهد. این بیانات نه تنها اشکال به حساب نمی آید، بلکه در واقع بیانگر شخصیت اشکال‌کننده است که سبب خنده‌ی هر خواننده‌ای می‌شود. آنچه می‌شود به آقای کدیور توصیه کرد این است که از آنجا که شما دارای ذهن خیال‌پرداز قوی هستید، می‌توانید رمان‌های قوی خلق کنید و کمتر با این کلمات غیرعلمی و غیردقیق، آبرویتان را ببرید.

۲. وقتی ما در جامعه، فقهای متعددی داشته باشیم و مجلس خبرگان هم وجود داشته باشند که در انتخاب رهبر صالح خبره باشند، نظام به چالش کشیده نخواهد شد تا برای حفظ این نظام، نیاز به دروغ‌پردازی از ناحیه‌ی کسانی باشد که جزء مورد اعتماد ترین افراد جامعه هستند و مورد تأیید مرحوم امام (ره) بوده اند.

۳. یکی از نشانه های ادعای فاسد داشتن، نتایج فاسد است. ایشان برای اثبات کردن ادعای خود که امام اجتهاد آیت‌الله خامنه ای را امضا نکرده اند، مجبور شده‌اند اتهامات بزرگی به شخصیت های نامی این کشور بزنند، بی‌آنکه دلیلی برای آن ذکر کنند و خوانندگان را قانع کنند و این خود به‌تنهایی می‌تواند مهر بطلان بر همه‌ی ادعا های ایشان باشد.

۴. نمی دانستیم که ایشان علم غیب هم دارند که این هم برای ما معلوم شد. واقعاً به‌واسطه‌ی چه برهان و دلیلی ایشان فهمیدند که تمام مشکلات آقای هاشمی به‌خاطر همان گناه نابخشودنی (البته به‌زعم ایشان) بوده است؟ این جز از راه علم غیب قابل درک نخواهد بود، زیرا اگر هم قبول کنیم که آقای هاشمی اشتباه بزرگی کرده باشد و بپذیریم ناجوانمردی ها و جفایی در حق او صورت گرفته باشد، باز هم ربط بین این دو را چگونه اثبات خواهیم کرد؟ مگر اینکه ادعای علام‌الغیوبی بکنیم.

اشکال ششم

بر فرضی که نقل‌قول ها دلالت بر اجتهاد آقای خامنه ای از سوی امام داشته باشد، باید توجه داشت که اجتهاد اقسامی دارد و اجتهاد مورد نیاز رهبری مادون اجتهاد مورد مرجعیت است و اجتهاد رهبری، کفایت اجتهاد در مقام مرجعیت نمی کند.

نقد اشکال ششم

۱. ادعای بدون دلیل و مدرک، به هیچ عنوان ارزش علمی ندارد. ایشان که ادعا دارند در مدرسه‌ی امام اجتهاد اقسامی دارد و اجتهاد در حد رهبری، غیر از اجتهاد در حد مرجعیت است، چه دلیل و مدرکی دارند؟ مرحوم امام در کتاب «الاجتهاد و التقليد» مجتهد را به سه دسته تقسیم می‌کند: مجتهد مطلق اعلم، مجتهد مطلق و مجتهد متجزی و این نکته واضح و روشن است که واژه‌ی مجتهد مسلم در مجتهد مطلق به کار برده می‌شود.

۲. بر فرض که قبول کنیم اجتهاد در حد رهبری پایین تر است از اجتهاد در حد مرجعیت، اما این جمله‌ی امام که آقای خامنه‌ای صلاحیت برای رهبری دارد، دلالت ندارد که او از اجتهاد مرتبه‌ی پایین تری برخوردار است، مگر اینکه بگوییم معنای جمله‌ی «ایشان برای رهبری شایسته است» این باشد که برای مرجعیت شایسته نیست که این معنا باطل است، زیرا اثبات شیء نفی ماعدا ندارد. اشکال هفتم

این‌گونه مطالب منقول درباره‌ی صلاحیت رهبری، ارزشی بیش از خبر واحد ندارد. این‌گونه مطالب که به سرنوشت یک ملت مربوط می‌شود، به‌طور محرمانه به کسی گفته نمی‌شود. مسئله‌ی رهبری امر خانوادگی نیست که رهبری به پسر خود یا دخترش بگوید. از همه مهم تر، خبر واحد در مورد امور مهمه، فاقد حجیت است؛ به‌خصوص اگر قرائنی برخلاف این نقل‌قول‌های شفاهی مشکوک باشد که هست، از قبیل مصلحت‌اندیشی‌ها و اغراض سیاسی.

اینکه چه کسی صلاحیت رهبری دارد یک مسئله است و اینکه چه کسی باید رهبر باشد مسئله‌ی دیگری است و به تعبیر دیگر، معرفی کردن شخصی برای رهبری با تعیین آن شخص برای رهبری، بسیار متفاوت است. آنچه امام انجام داد معرفی بود، نه تعیین. آنچه امر خانوادگی نیست، تعیین رهبری است، نه اظهار نظر شخصی.

نقد اشکال هفتم

۱. درست است که این نقل‌قول‌هایی که در مورد رهبری آیت‌الله خامنه‌ای صورت گرفته خبر واحد است و کسی ادعای تواتر ندارد، اما خبر واحد بودن چه اشکالی دارد. همان‌طوری که خبر متواتر حجت است، خبر واحد نیز حجت است.

۲. اینکه چه کسی صلاحیت رهبری دارد یک مسئله است و اینکه چه کسی باید رهبر باشد مسئله دیگری است و به تعبیر دیگر معرفی کردن شخصی برای رهبری با تعیین آن شخص برای رهبری

بسیار متفاوت است. آنچه امام انجام داد معرفی بود، نه تعیین. آنچه امر خانوادگی نیست تعیین رهبری است، نه اظهار نظر شخصی.

۳. اینکه فرمودند خبر واحد در امور مهمه اعتبار ندارد، صد درصد باطل است و بعید می دانم خود ایشان این مسئله را ندانند که اگر چنین باشد، باید باب نقد و بحث با ایشان را کنار گذاشت، زیرا لازم نیست در مقابل هر کسی که صدایی برآورد، عکس‌العملی انجام داد. اما چرا حرف ایشان صد درصد باطل است؟ زیرا اولاً آنچه در اسلام از بالاترین اهمیت و ارزش برخوردار است، دین است. لذا امام حسین (ع) می فرمایند: «اگر دین جدم جز با کشته شدن من استوار نخواهد ماند، پس ای شمشیر ها مرا در بر گیرید.» دین اسلام دارای دو رکن مهم اصول و فروع است. تمام مباحث از طهارت تا دیات، که جزء فروع دین است، با خبر واحد ثابت می شود. آنچه نمی توان با خبر واحد اثبات کرد، اصول دین است. البته خبر واحدی که مفید علم است به جهت قرآنی که دارد برای اثبات اصول دین هم کارایی دارد. پس تعبیر را باید درست کرد و گفت: خبر واحد ظنی، فقط در اصول دین کارایی ندارد، اما در سایر موارد، چه مهم و چه غیرمهم، کارایی دارد؛ حتی در اثبات مسائل اصول فقه. ثانیاً ایشان معتقد هستند که اجتهاد در حد رهبری پایین تر از اجتهاد در حد مرجعیت است. چطور این اجتهاد قوی (مرجعیت) با خبر واحد اثبات می شود (همان‌طور که می‌دانید یکی از راه های اثبات مرجع اعلم، شهادت دو انسان عادل است که شهادت دو انسان عادل نیز جزء خبر واحد محسوب می‌شود)، اما دیگری که ضعیف تر است (اجتهاد برای رهبری)، خبر واحد در مورد آن حجیت و اعتبار ندارد.*

کد مطلب: ۷۷۷۷ | تاریخ: ۱۳۹۳/۱/۷

نقد کتاب «ابتدال مرجعیت شیعه» محسن کدیور (۱۰)؛

عدم تلازم مرجعیت با اجتهاد

اجتهاد یک امر وجودی و واقعی است که نیازمند مقدمات علمی و عملی است که ربطی به قوانین اعتباری ندارد. در نتیجه، قانونی بودن رهبریت آیت‌الله خامنه‌ای یا عدم قانونی بودن آن، در آن مقطع زمانی خاص، هیچ دخالتی در این موضوع ندارد.

گروه سیاسی برهان / حجت‌الاسلام مجید بابایی؛

نقد فصل چهارم

آقای کدیور در این فصل، به چند نکته اشاره می‌کند که ما خلاصه‌ی نکات را ذکر کرده و آن‌ها را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم تا ضعف مطالب واضح و روشن گردد. وی در نکته‌ی اول می‌آورد:

باب اول: غیرقانونی بودن رهبری آقای خامنه‌ای در سال ۱۳۶۸

در سال ۱۳۶۸، بازنگری در قانون اساسی انجام نشده بود. در نتیجه، این قانون، مرجع و لازم‌الاتباع بوده است. یکی از قوانین قانون اساسی در آن مقطع این بود که رهبر جامعه کسی می‌تواند باشد که علاوه بر برخورداری از اجتهاد مطلق، مرجعیت هم داشته باشد و اجتهاد تنها کافی نیست، در حالی که یقیناً آقای خامنه‌ای در آن مقطع زمانی مرجع نبودند و از آنجا که انتخاب رهبری ایشان قبل از بازنگری بوده و ایشان در آن زمان مرجع نبوده است، در نتیجه این عمل مجلس خبرگان مخالف قانون اساسی بوده است.

نقد و بررسی نکته‌ی اول

مطلب فوق دارای چندین اشکال و نقد است که عبارت‌اند از:

۱. موضوعی که آقای کدیور در پی آن بوده، اثبات عدم اجتهاد مطلق آیت‌الله خامنه‌ای است و هیچ قانونی نه می‌تواند این مطلب را اثبات کند، نه آن را ابطال، بلکه اجتهاد یک امر وجودی و واقعی است که نیازمند مقدمات علمی و عملی است که ربطی به قوانین اعتباری ندارد. در نتیجه، قانونی بودن رهبری آیت‌الله خامنه‌ای یا عدم قانونی بودن آن، در آن مقطع زمانی خاص، هیچ دخالتی در این موضوع ندارد. پرداختن به این مطلب، نشانه‌ی عدم صداقت نویسنده است، زیرا وی گفته بود موضوع این کتاب در مورد مرجعیت آیت‌الله خامنه‌ای است، نه رهبری ایشان. مهم‌تر از آن، وی به دنبال حقیقت است، نه به کرسی نشاندن فرضیه‌ی خود. کدام عاقلی برای اثبات فرضیه‌ی خود، به اموری تمسک می‌جوید که ربطی به مسئله ندارند و بعد ادعا می‌کند که من به دنبال حقیقت هستم؟ و کدام عاقل حرف ایشان را قبول خواهد کرد؟

مسئله‌ی ایشان مثل این است که بنده بگویم تمام مطالب وی در این کتاب باطل است، زیرا ایشان یک حرف باطلی را ادعا کرده است و آن اینکه باید پنج آیه از قرآن را حذف کنیم، زیرا منافات با حقوق بشر دارد. آیا می‌توان به ایشان چنین اشکالی وارد کرد؟ در حالی که این دو مسئله ربطی به هم ندارند. اما به نظر می‌رسد نویسنده به دنبال مطلب دیگری است و آن اینکه درست است که در قانون اساسی فعلی، شرط مرجعیت برای رهبری برداشته شده است، اما شرط اجتهاد مطلق به قوت خود باقی است و اعضای محترم خبرگان باید براساس این شرط، رهبر جامعه را انتخاب کنند و وقتی شخصی برای رهبری انتخاب می‌شود، این خود دلیل بر وجود اجتهاد در رهبری است. آقای کدیور خواسته‌اند با

غیرقانونی جلوه دادن مسئله‌ی انتخاب رهبری، روی این مطلب پرده بیوشانند، در حالی که برای هر خواننده‌ای، این مطلب واضح و روشن است که مرجع نبودن تلازمی با مجتهد نبودن ندارد. به گفته‌ی بعضی از اعضای مجلس خبرگان آن روز، این شرط (یعنی مرجعیت) با حکم حکومتی مرحوم امام برداشته شده بود و اعضای خبرگان با توجه به این نکته، به رهبری آیت‌الله خامنه‌ای رأی مثبت دادند.

۲. با توجه به ادله‌ی ولایت فقیه، آنچه در رهبریت نظام اسلامی لازم است، اجتهاد مطلق است و نیازی به مرجعیت نیست. اما شرط مرجعیت در رهبری، که در قانون اساسی ۱۳۵۸ به تصویب رسید، جزء قوانین جمهوری اسلامی است که مخالفت با شرع ندارد. در نتیجه، با رأی، قابل اعتبار و قرارداد است و نیز می‌توان با رأی آن را برداشت. شاهدش این است که در بازنگری قانون اساسی این قانون برداشته شد. برداشتن این قانون به دو صورت ممکن بود: یکی آنکه با رأی دادن افراد دارای صلاحیت شرط از قانونی بودن خارج شود و دوم آنکه رهبری نظام با حکم حکومتی، آن را بردارد. غیرقانونی بودن رهبری آیت‌الله خامنه‌ای در صورتی قابل اثبات است که هیچ‌یک از دو مورد فوق اتفاق نیفتاده باشد، در حالی که به گفته‌ی بعضی از اعضای مجلس خبرگان آن روز، این شرط (یعنی مرجعیت) با حکم حکومتی مرحوم امام برداشته شده بود و اعضای خبرگان با توجه به این نکته به رهبری آیت‌الله خامنه‌ای رأی مثبت دادند. به گفته‌ی آیت‌الله مؤمن در این باره، در جواب کسی که از ایشان سؤالی در این باره می‌پرسند، توجه کنید: [۱]

«بعضی می‌گویند در روز ۱۴ خرداد، که شرط قانونی رهبری، مرجعیت بوده، خبرگان یک نفر غیرمرجع را به رهبری انتخاب کرده‌اند. در جواب این عده چه می‌گویید؟ امام در اواخر عمر شریفشان، این نکته را حل کردند و در جواب آیت‌الله مشکینی فرمودند شرط مرجعیت لازم نیست. این جواب تنها یک راهنمایی صرف نبود، بلکه از نظر ما، با توجه به ولایت مطلقه‌ی فقیه، یک قانون به‌شمار می‌رفت. در واقع امام با این اعلام نظر خود، شرط مرجعیت را برداشتند. البته این دیدگاه حضرت امام در بازنگری، از طرق متعارف هم به قانون مبدل شد.» آقای رفسنجانی نیز به این مطلب اشاره می‌کند: «خبرگان هم اول به‌صورت موقت رأی‌گیری کرد و حرف و نظر امام را به‌عنوان یک حکم حکومتی پذیرفت و براساس نظریه‌ی امام به ولایت غیرمرجع رأی داد تا اینکه قانون اساسی بازنگری شد.» [۲]

۳. اگر هم بپذیریم تا زمان رأی‌گیری برای رهبری آیت‌الله خامنه‌ای شرط مرجعیت وجود داشته و با هیچ حکمی هم برداشته نشده باشد، باز هم رهبری آیت‌الله خامنه‌ای غیرقانونی نبوده است. در مسائل

قانونی و اعتباری، قانون‌گذار می‌تواند قانون و حکمی را جعل کند؛ به اعتبار اینکه شرط آن حکم بعداً به وجود خواهد آمد. این به اعتبار و حجیت قانون در زمان خودش، هیچ لطمه‌ای نخواهد زد؛ اگرچه شرط آن هنوز تحقق پیدا نکرده است. خداوند تبارک و تعالی در شریعت اسلام، این راه را آموزش داده است و علمای اسلام این مسئله را به‌عنوان «شرط متأخر» در کتاب اصولی مطرح کرده‌اند. فرض بر اینکه رأی خبرگان به آیت‌الله خامنه‌ای با توجه به قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ (که مرجعیت را شرط رهبری قرار داده بود) و با اغماض از اینکه امام (ره) با حکم حکومتی آن شرط را برداشتند، غیرقانونی قلمداد شود. باز هم غیرقانونی بودن زمانی رخ می‌دهد که با شرط عدم مرجعیت، که بعداً تحقق می‌کند نیز این مسئله به قوت خود باقی بماند؛ یعنی اگر با توجه به شرط مرجعیت تحقق یافته باشد، اشکال نویسنده وارد است. این در حالی است که رأی‌گیری براساس عدم شرطیت مرجعیت صورت گرفت. درست است که این شرط بعداً تحقق یافت، اما ضروری به اعتبار قانون و عمل قانونی نمی‌زد، زیرا در شریعت اسلام از سوی خدا پذیرفته شده است که شرط متأخر، ضامن قانونی بودن حکم و عمل متقدم می‌تواند باشد. بنابراین در گزارش آقای رفسنجانی چنین آمده است: «لذا در جلسه‌ی اول گفتیم با شروطی که در قانون اساسی خواهد آمد، وضعیت افراد را بررسی می‌کنیم.»

اگر شرط بعداً تحقق نیابد، قانون از اعتبار ساقط می‌شود، ولی در مورد آقای خامنه‌ای چنین اتفاقی نیفتاده و شرط تحقق پیدا کرد.

پی‌نوشت‌ها

[۱]. سایت خبری رجانیوز.

[۲]. مجله‌ی حکومت اسلامی، گفت‌وگو با آقای رفسنجانی، سال یازدهم، شماره‌ی ۴۱، ص ۱۱۷.

کد مطلب: ۷۹۹۷ | تاریخ: ۲۷/۸/۱۳۹۳

نقد کتاب «ابتدال مرجعیت شیعه» محسن کدیور (۱۱)؛

رأی اکثریت خبرگان حجتی بر رهبری آیت‌الله خامنه‌ای

طبق قانون اساسی برای انتخاب رهبر جامعه نیاز به رأی سه‌چهارم اعضای محترم خبرگان است و اگر شخصی که دارای شرایط رهبری نظام است، رأی این مقدار از اعضا را به دست آورد، رهبر منتخب مردم است و اگر نتوانست این مقدار رأی را کسب کند، انتخاب نخواهد شد و بدیهی و روشن است که اعتراض یک یا چند نفر هرگز مسموع نیست.

گروه سیاسی برهان/ حجت‌الاسلام مجید بابایی؛ در شماره‌ی پیشین به ذکر یکی از اشکالات آقای کدیور پیرامون غیرقانونی بودن رهبری آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۱۳۶۸ پرداخته و پاسخ این اشکال نیز داده شد. در این قسمت به اشکال بعدی وی در همین موضوع پرداخته و پاسخ داده خواهد شد.

باب دوم) گزارش نواب رئیس مجلس خبرگان

آقای کدیور در این بخش، گزارش آقایان رفسنجانی و امینی را نقل می‌کند و بعد اشکالاتی را مطرح می‌سازد.

گزارش آقای رفسنجانی

در گزارش آقای رفسنجانی به نکاتی که مورد اشکال ایشان است اشاره می‌کنیم:

۱. رهبری آقای خامنه‌ای به‌صورت موقت و با حکم حکومتی امام رأی‌گیری شد.
۲. آقای خامنه‌ای مجتهد مطلق بود و این مسئله برای اعضای خبرگان مسلم بوده است، زیرا اولاً در مشهد مشهور بودند و ثانیاً شاگردانی مجتهد داشتند. ثالثاً اگر کسی این مسئله را قبول نداشت، اشکال می‌کرد و رأی نمی‌داد.

۳. ایشان متقاضی این مسئولیت نبودند.

اشکالات آقای کدیور به گزارش آقای رفسنجانی

۱. اگر رهبری آقای خامنه‌ای موقت و با حکم حکومتی بوده، چرا به مردم اطلاع داده نشده است.
۲. وجود حکم حکومتی مبنی بر اینکه امام شرط مرجعیت را از شرایط رهبری برداشته است، قابل اثبات نیست، زیرا با خبر واحدی اثبات شده که معارض با نص وصیت‌نامه‌ی امام است و در نتیجه، حجیت ندارد.

۳. آقای خامنه‌ای در مشهد به چه معروف بودند؟ به فقه و اصول یا خطابه و منبر؟

۴. شاگردان مجتهد ایشان چه کسانی بودند؟

۵. شما گفتید کسی اعتراض نکرد، در حالی که آقای آنری قمی اعتراض کرد.

۶. در اینکه آقای خامنه‌ای متقاضی رهبری نبود درست است، بلکه به دلیل فقدان شرایط، در مخیله‌ی ایشان هم نمی‌گنجید که رهبر شود.

نقد اشکالات

الف) صحیح بودن یا نبودن یک عملی که در جامعه اتفاق می‌افتد، تابع تطابق و عدم تطابق با قوانین موجود در قانون آن جامعه است. حال انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای به رهبری جامعه، آن هم به‌صورت موقت، اگر مطابق قانون باشد، صحیح و معتبر خواهد بود و اطلاع ندادن آن ضرری به اصل قضیه نمی‌زند و

اگر مطابق قانون نباشد، اطلاع دادن آن مجوز قانونی نمی‌شود. از طرفی به استناد چه دلیل و مدرک یا قانونی آقای کدیور ادعا می‌کنند این قضیه به مردم باید اطلاع داده می‌شد و تا چنین قانونی وجود نداشته باشد، ایشان هرگز حق اشکال و مناقشه ندارد. اصلاً آیا ما قانونی داریم که بیان کند باید هر واقعه‌ی قانونی که در جامعه‌ی ما اتفاق می‌افتد، به مردم اطلاع داده شود؟ همه می‌دانند که اطلاع دادن یا ندادن یک امر قانونی، دلالت بر درستی و نادرستی آن ندارد.

ب) همان‌طوری که قبلاً ذکر کردیم، خبر واحد ظنی فقط در اصول دین معتبر نیست و اهمیت داشتن امری، باعث عدم حجیت خبر واحدی که در مورد آن آمده نیست. آقای کدیور هرکجا دچار مسئله شده است، به‌جای اینکه مسئله را حل کند، صورت مسئله را پاک می‌کند. به نزدیکان امام تهمت دروغ می‌زند، فقط برای اینکه نظریه‌ی خود را به کرسی بنشانند و بعد ادعا می‌کند که منصف است! علاوه بر آن، این خبر واحد مفید علم است، زیرا آقای آذری قمی که مخالف رهبری آیت‌الله خامنه‌ای بوده است، این خبر را نقل کرده و آن را قبول دارد و آقای کدیور مطلب ایشان را در صفحه‌ی ۹۹ کتاب خود آورده است. یقیناً آقای آذری قمی از آقای کدیور باسوادتر بوده و اطلاعات ایشان در این زمینه بیشتر بوده است و اگر این مسئله از این جهت دچار اشکال بود، ایشان حتماً متذکر می‌شد.

ج) مستند اعضای خبرگان به اینکه امام (ره) با حکم حکومتی خود شرط مرجعیت را برداشته، جواب نامه‌ای است که ایشان به آقای مشکینی، رئیس مجلس خبرگان وقت، نوشته‌اند، نه صرفاً یک نقل قول. به گفته‌ی آیت‌الله مؤمن در این‌باره توجه کنید:

«امام در اواخر عمر شریف‌شان، این نکته را حل کردند و در جواب آیت‌الله مشکینی فرمودند شرط مرجعیت لازم نیست. این جواب، تنها یک راهنمایی صرف نبود، بلکه از نظر ما، با توجه به ولایت مطلقه‌ی فقیه، یک قانون به‌شمار می‌رفت.»

پس دلیل اعضای خبرگان جواب نامه‌ی امام (ره) به آقای مشکینی (ره) است و نص امام در این‌باره موجود است. در نتیجه، تعارضی با وصیت‌نامه ندارد.

د) یقیناً منظور آقای رفسنجانی از معروف بودن آقای خامنه‌ای در مشهد، معروفیت در فقه و اصول بوده است، نه خطابه و منبر، زیرا مسئله‌ی دوم ربطی به آن مجلس نداشته که آن را بازگو کنند. البته این دو مسئله مانع‌الجمع نیستند و اگر آقای کدیور ادعا کند که معروفیت آیت‌الله خامنه‌ای فقط در خطابه و منبر بوده، با کلام ایشان در تعارض است و قانون تعارض این است که هر دو کلام از اعتبار ساقط می‌شوند. از آنجا که غیر آقای هاشمی هم این معروفیت را ذکر کرده‌اند، بدون اینکه معارض داشته باشد، در نتیجه، معروفیت ایشان در فقه و اصول قابل قبول و اثبات است.

و) خبر واحد در همه‌ی زمینه‌ها حجت است، مگر در اصول دین؛ آن هم در صورتی که یقین‌آور نباشد. آقای رفسنجانی می‌گوید که من خودم با شاگردان ایشان مباحثه می‌کردم، در حالی که مجتهد بودند. این خبر حجت است، مگر اینکه معارض داشته باشد. اشکال آقای کدیور فقط این است که چرا اسم این شاگردان را در جایی ننوشته‌اند؟ آیا جهل ایشان به این موضوع، دلیلی بر نادرستی آن می‌تواند باشد؟ ایشان می‌گویند که چرا این نکته در کتاب «شرح اسم»، که به زندگی‌نامه‌ی آیت‌الله خامنه‌ای پرداخته، نیامده است. سؤال ما از ایشان این است که آیا شما تمام مطالب آن کتاب را قبول دارید؟ از بعضی از نوشته‌های آن کتاب به دست می‌آید که آیت‌الله خامنه‌ای مجتهد مسلم بوده است، در حالی که آقای کدیور این تعبیر را اغراق‌آمیز می‌داند. اگر قرار بود ایشان به این امر اعتقاد داشته باشد و آن را قبول کند، نیازی به گفتن در کتاب نبود، بلکه همین گفته‌ها کافی بود، زیرا آنچه نویسنده در کتاب «شرح اسم» آورده برای اینکه معتبر باشد، باید منبع صحیح داشته باشد و یکی از منابع صحیح، نقل قول از افراد مطلع و قابل اعتماد است که ایشان آن را قبول نکردند. حال چه فرقی می‌کند که در کتاب آمده باشد یا نه؟ و این در حالی است که ایشان هرگز نتوانسته‌اند حتی یک دلیل برای اثبات عدم اجتهاد بیاورند و تنها جهل خود را در کتابی که نوشته‌اند به خوانندگان ارائه کرده‌اند.

ادعای اعتقاد به فقدان شرایط یا اعتبار ندارد یا واقعیت ندارد؛ یعنی یا آقای کدیور اعتقاد دارد که آیت‌الله خامنه‌ای فاقد شرایط بوده است که این اعتقاد اعتباری ندارد یا خود آیت‌الله خامنه‌ای و اعضای خبرگان اعتقاد به فقدان شرایط دارند که در این مورد هم شواهد برخلاف نظر ایشان است.

ه) طبق قانون اساسی، برای انتخاب رهبر جامعه، نیاز به رأی سه‌چهارم اعضای محترم خبرگان است و اگر شخصی که دارای شرایط رهبری نظام است، رأی این مقدار از اعضا را به دست آورد، رهبر منتخب مردم است و اگر نتوانست این مقدار رأی را کسب کند، انتخاب نخواهد شد. با توجه به این نکته، منظور آقای رفسنجانی از جمله‌ی «کسی اعتراض نکرد، بلکه رأی‌گیری انجام شد»، این نبود که هیچ‌کس اعتراض نکرد تا آقای کدیور اعتراض آقای آذری قمی را به‌عنوان شاهد نقض ذکر کند، بلکه مراد آقای رفسنجانی این بود که اگر اعضای مجلس خبرگان، آیت‌الله خامنه‌ای را قبول نداشتند، به رهبریت ایشان رأی نمی‌داند، در حالی که چنین اتفاقی نیفتاد و رأی‌گیری انجام شد.

بدیهی و روشن است که اعتراض یک یا چند نفر، هرگز مسموع نیست و جای تعجب است که ایشان با قطع به غیرقانونی بودن، چگونه چنین رأی را از خود صادر کرده‌اند، زیرا رأی دادن یا ندادن آقای آذری قمی در اثبات یا نفی رهبریت آقای خامنه‌ای دخالتی نداشته است؛ همان‌طور که بعضی دیگر هم رأی ندادند. همان‌گونه که در گزارش آیت‌الله مؤمن آمده است: «گمانم آن موقع افراد خبرگان ۸۳ یا ۸۴

نفر بودند. در رأی دادن برای تعیین رهبری، که شورای نگهبان تصویب کرده و به تأیید حضرت امام هم رسیده بود، آمده است حتماً باید سه‌چهارم اعضای خبرگان حضور داشته باشند و رأی بدهند؛ یعنی علی‌القاعده هم بایست ۶۳ نفر رأی می‌دادند. بنده‌ای که منشی هیئت‌رئیس بودم، شمردم و بیش از چهارپنجم رأی داده بودند؛ یعنی بیشتر از حد لازم قانونی. مسئله تمام شد و ایشان رهبر نظام شدند.» نتیجه آنکه در این گزارش آمده است که همه رأی ندادند. حال جای این سؤال از آقای آذری قمی است که شما که قبول نداشتید، چرا رأی دادید؟

ی) آقای کدیور در اشکال به آقای رفسنجانی گفته است: «اینکه آقای خامنه‌ای متقاضی رهبری نبود، درست است، بلکه به دلیل فقدان شرایط، در مخیله‌ی ایشان هم نمی‌گنجید که رهبر شود.» اما باید به چند نکته توجه کنند.

ایشان با وجود اینکه در نوشتن کتاب خود زحمت کشیده و این کتاب نشان می‌دهد که اهل تتبع است، اما بعضی از مطلب این کتاب حاکی از آن است که ایشان از ضریب هوشی پایینی برخوردار است و چندان زیرک نیست و ناخودآگاه مطالبی را می‌نویسد که باعث رسوایی و تمسخر خودشان می‌شود. اینکه ایشان ادعا می‌کند در زمان رأی‌گیری متوجه آیت‌الله خامنه‌ای بوده و حتی به قوه‌ی خیال ایشان احاطه داشته و فهمیده است که ایشان در مخیله‌ی خود، تصور رهبر شدن را هم نداشته، حرف تمسخرآمیزی است. ایشان ادعا می‌کند که به دلیل فقدان شرایط، آیت‌الله خامنه‌ای متقاضی نبود. سؤالی که از ایشان دارم این است که فقدان شرایط به نظر و اعتقاد چه کسی؟ به نظر آقای کدیور، به نظر خود آیت‌الله خامنه‌ای یا به نظر اعضای مجلس خبرگان؟ اگر مراد نظر خودشان باشد، آیا صرف اینکه آقای کدیور اعتقاد دارد آیت‌الله خامنه‌ای فاقد شرایط است، مسئله را حل می‌کند و واقع مطابق اعتقاد ایشان می‌شود؟ این در حالی است که آقای کدیور هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای در اثبات مدعای خود اقامه نکرده است. اگر مراد ایشان این باشد که آیت‌الله خامنه‌ای خودشان اعتقاد داشتند که فاقد شرایط‌اند، سؤال ما این است که آقای کدیور چگونه احراز کرده که آیت‌الله خامنه‌ای اعتقاد داشته‌اند که در آن زمان فاقد شرایط هستند و به این جهت متقاضی نبوده‌اند؟ رأی اعضای خبرگان نشان‌دهنده‌ی این است که ایشان واجد شرایط بوده است، نه فاقد شرایط. پس ادعای اعتقاد به فقدان شرایط، یا اعتبار ندارد یا واقعیت ندارد؛ یعنی یا آقای کدیور اعتقاد دارد که آیت‌الله خامنه‌ای فاقد شرایط بوده است که این اعتقاد اعتباری ندارد یا خود آیت‌الله خامنه‌ای و اعضای خبرگان اعتقاد به فقدان شرایط دارند که در این مورد هم شواهد برخلاف نظر ایشان است.

کد مطلب: ۸۰۲۰ | تاریخ: ۳/۹/۱۳۹۳

* حجت‌الاسلام مجید بابایی، استاد حوزه و دانشگاه

ادامه دارد... [!]

<https://kadivar.com/> وبسایت محسن کدیور